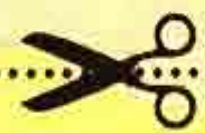
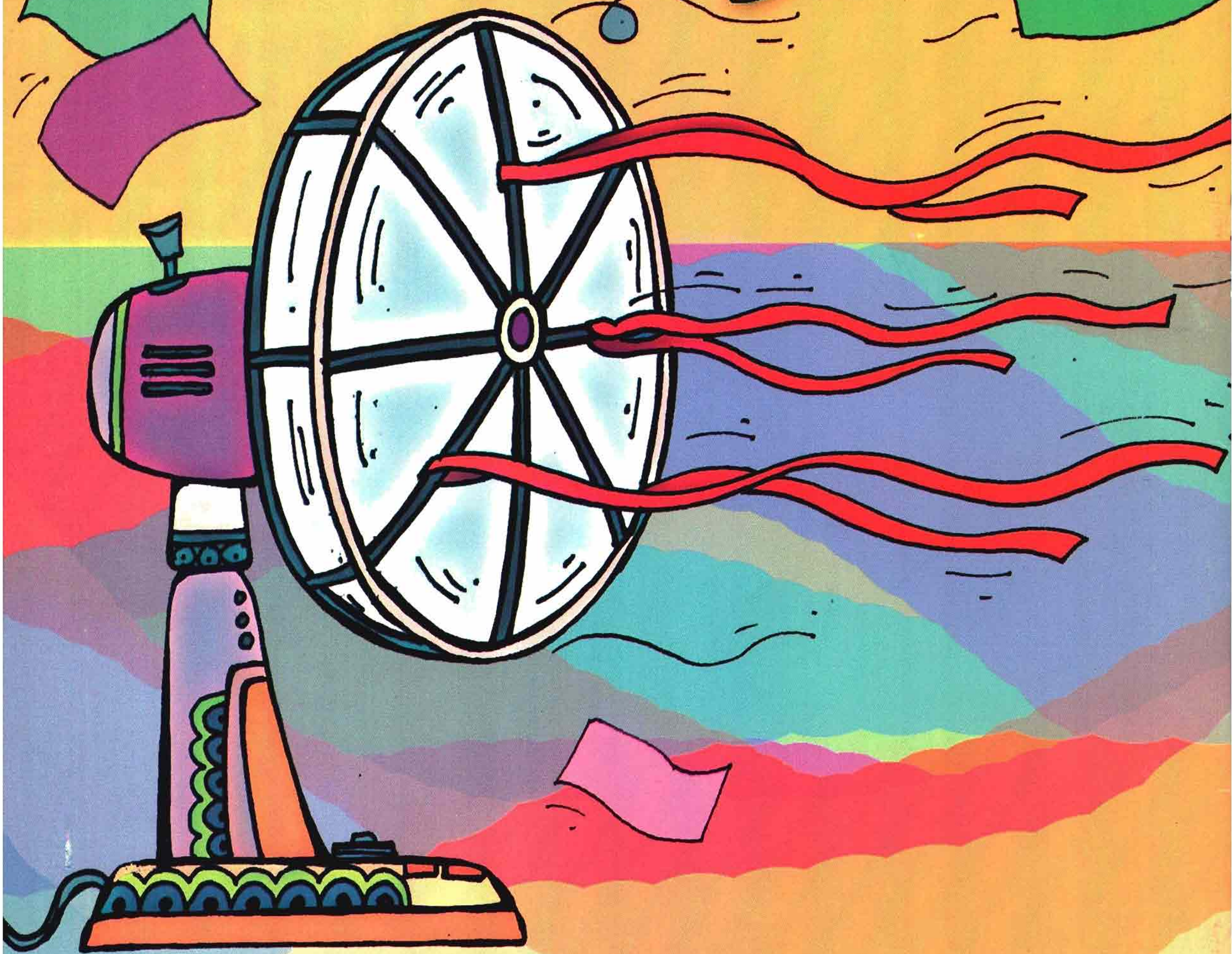


● سال پنجم، شماره ۲۴۶ ● پنجشنبه ۱۹ مرداد ۱۳۸۵ ● ۲۰۰۰ تومان

# دوست



فیلم در مجله



## میما نابغه

قسمت سوم



به نام خداوند بخشنده مهربان

# دوست

هفته نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین علاء - سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علاء
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: نیرالسادات والاتباز
- امور مشترکین: محمد رضا امگری

لیتوگرافی و چاپ:  
موسسه چاپ و نشر عروج  
نشانی: خیابان انقلاب اسلامی -  
چهار راه حافظ - پلاک ۹۶۲  
تلفن: ۶۶۷۰۶۸۳۳  
نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

شرح روی جلد

کاغذهای سرگردان

بازی

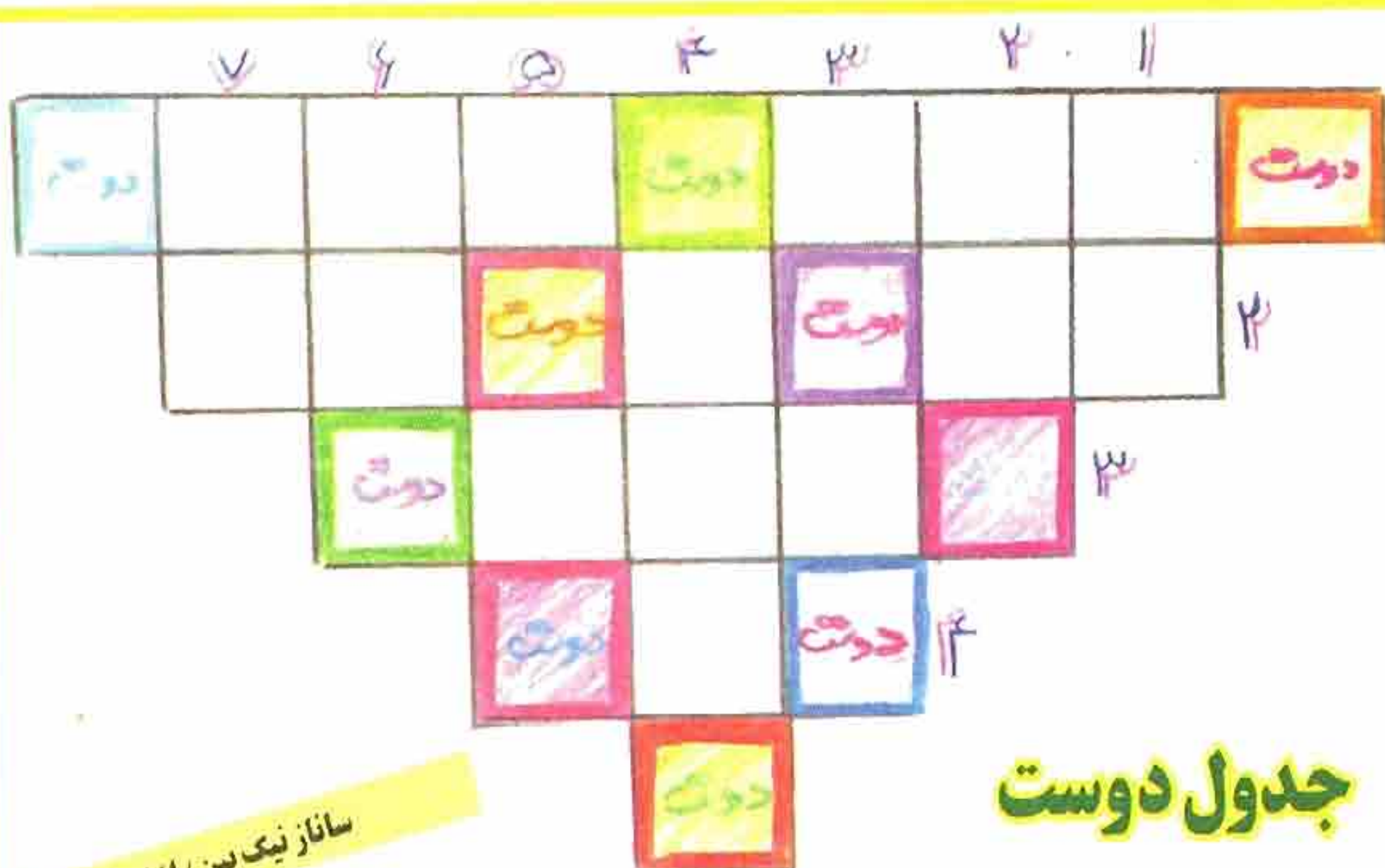
پنکه‌ی روی جلد، کاغذهای پشت جلد را در هوا پراکنده است. آیا می‌توانی قلم برداری و تعداد کاغذهای صورتی رنگ را (در تصویر پشت جلد) که در هوا پخش شده‌اند، مشخص کنی؟!

فیلم در مجله

## میمی نابغه

قسمت سوم





ساناز نیک‌بین / از تهران

### جدول دوست

#### افقی

۱. پیامبر - حمد و ستایش خدا
۲. من و تو - علامت جمع
۳. دوست
۴. حرف دوازدهم

#### عمودی

۱. رطوبت
۲. حرف همراهی
۴. آتش
۶. عدد نفی
۷. یازده

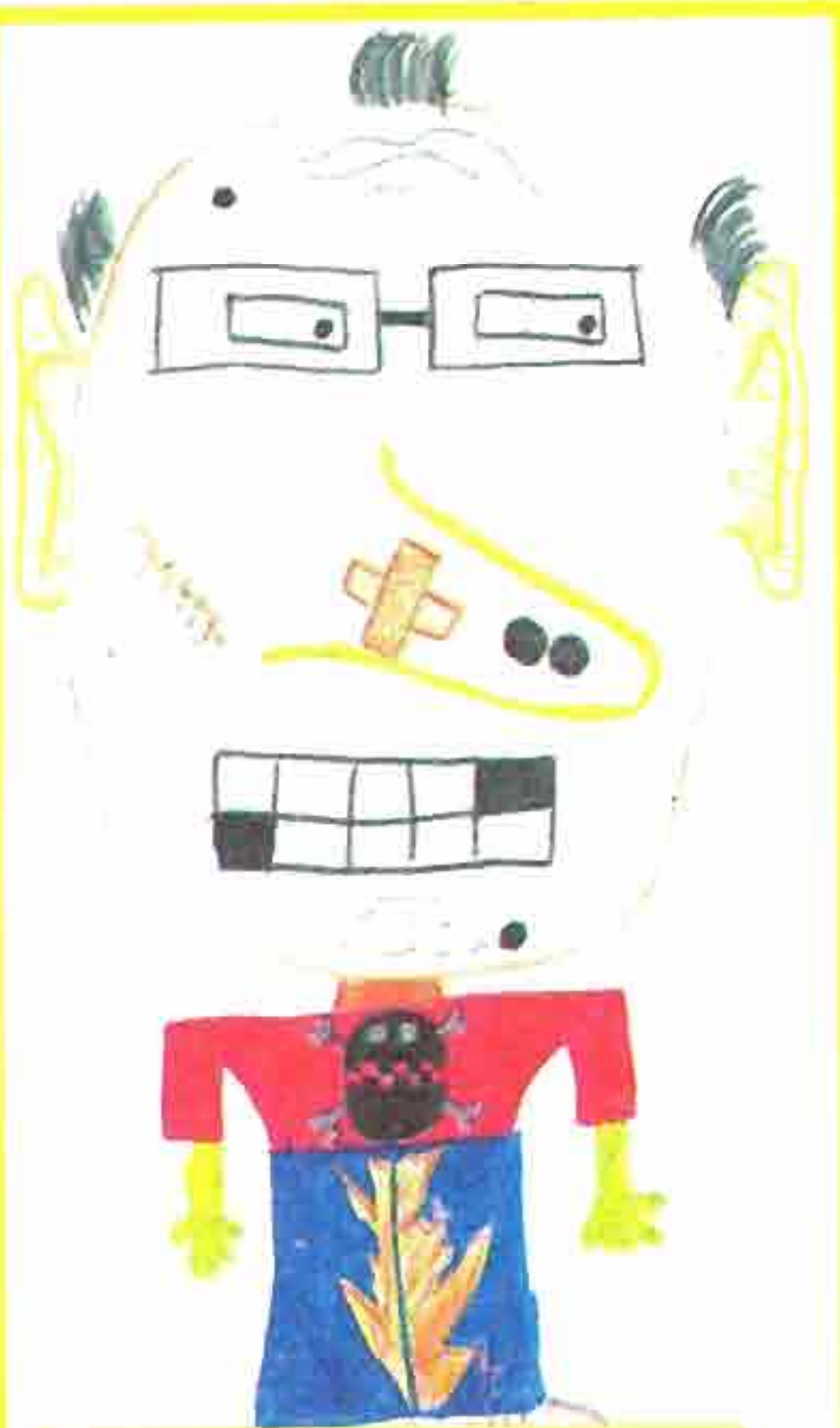


سید پدram موسوی آذر / ۱۰ ساله / از تبریز

### «شوق تنهایی»

می‌نشینم کنار گلدان تنها  
گلدانی که با من غریبه است  
آن گلدان که همیشه با تنهایی همراه  
بوده و تنهایی با او غریبه نیست.  
وقتی می‌بینم من با آن گلدان غریبه  
هستم ولی با تنهایی دوست، از شوق تنهایی  
بر خود می‌گیرم که چقدر تنهاییم! چقدر  
تنها!

بهاره کنجکاو فرد / ۱۴ ساله / از تهران



مصطفی جواهری / ۱۳ ساله / از تهران

### «نامه‌ای به خدای خوب و مهربان»

خدایا، ای خدای خوب!  
من تمام حرف‌هایم را با خیال راحت به تو می‌گویم.  
تو راز مرا به هیچ کس نمی‌گویی و پیش خودت نگه  
می‌داری.  
تو به همه خوبی می‌کنی و خواسته‌ی کسی را به هیچ کس  
نمی‌گویی.  
تو به کسی که مریض باشد کمک می‌کنی و مریضی او  
را خوب می‌کنی.  
تو بچه‌ها را خیلی دوست داری من را هم دوست داری.  
چون ما بچه‌ها دلبایمان پاک است و هیچ وقت دروغ  
نمی‌گوییم.  
ما تو را شکر می‌کنیم برای این که به ما نعمت‌هایی  
داده‌ای که اصلاً قابل جبران نیست.  
ما بچه‌ها در دلمان می‌گوییم که چرا ما خدا را  
نمی‌بینیم؟  
بعد بزرگترها به ما می‌گویند که خدا در همه جا هست،  
حتی در قلب ما! ولی به دلیلی ما خدا را نمی‌بینیم. ما  
می‌پرسیم به چه دلیلی؟  
بزرگترها می‌گویند به دلیلی که ما هم نمی‌دانیم.  
ما امام‌ها را مثل تو دوست داریم و از ته دل برایشان  
عزاداری می‌کنیم.  
من آرزو می‌کنم که همه‌ی انسان‌ها، سالم و شاداب  
باشند و به قانون‌هایی که تو به آن‌ها گفته‌ای مثل: نماز  
و روزه عمل کنند.  
ما بچه‌ها هم به تو قول می‌دهیم که وقتی بزرگ شدیم  
به قانون‌های تو عمل کنیم و حجاب خوبی داشته باشیم!  
دوستت دارم!

سانیا محمودی / از تهران



زینب اکبری / ۱۲ ساله / از قزوین

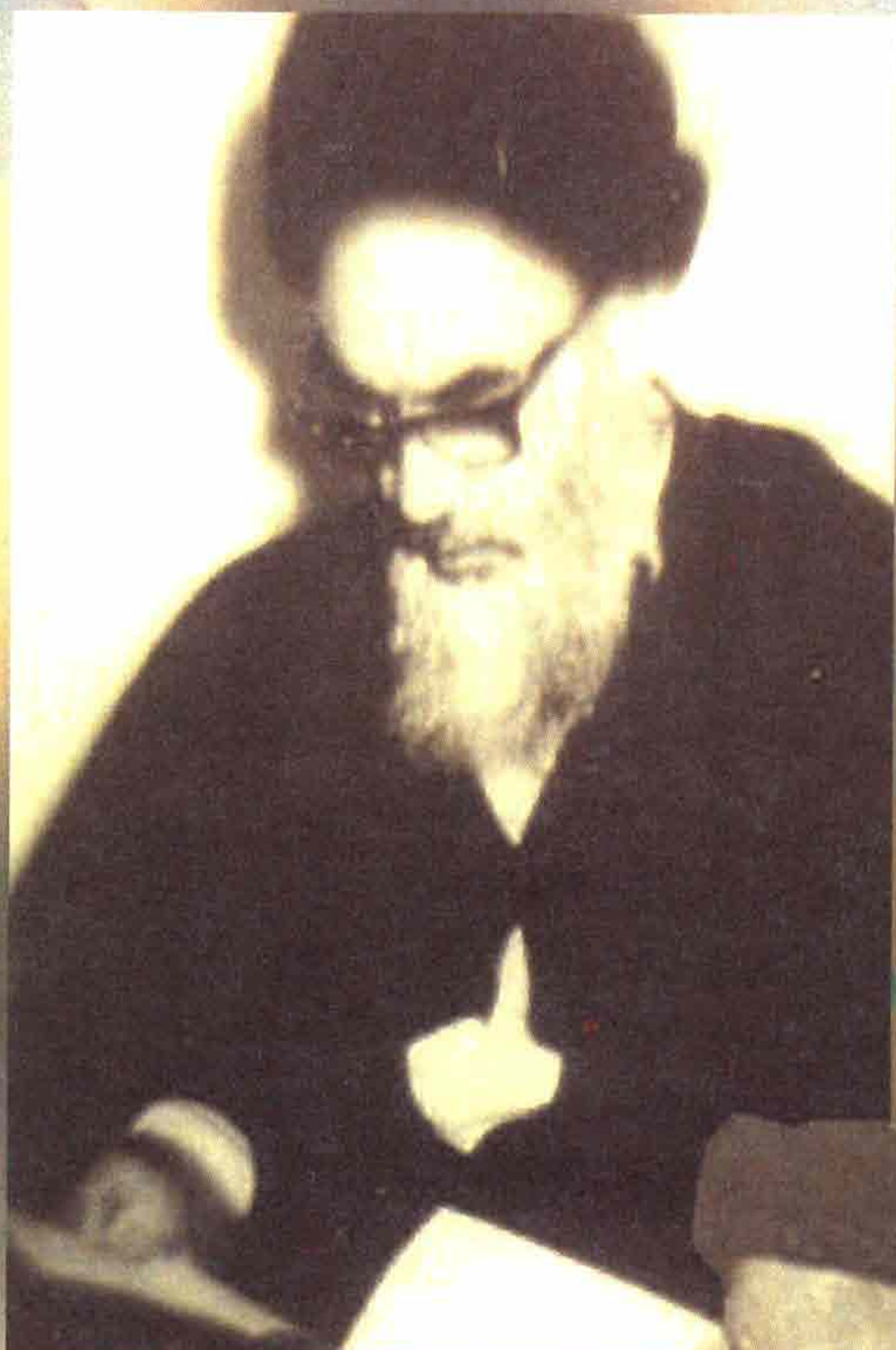
### ○ خلاصه‌ی هفته‌ی گذشته:

دیدید و خواندید که جیمی نابغه یا جیمی نوترون چگونه سرگرم اختراعات مختلف خود بود. او قرار است به همراه دوستانش به پارک سرزمین «رترو» برود، اما پدر و مادرش اجازه نمی‌دهند، بنابراین جیمی برای به دست آوردن رضایت آنها، تصمیم می‌گیرد هدیه‌ای به مادرش بدهد تا او راضی شود و اینک ادامه‌ی ماجرا...



# یک خاطره، هزار آینه

حضرت امام به معنای واقعی کلمه، زاهد بودند، اما به ظاهر چیزی نشان نمی دادند. در این مورد تا جایی پیش می رفتند و ظاهر امر را به گونه ای جلوه می دادند که زهد ایشان بروز نمی کرد. مثلاً هیچ گاه در پیش چشم دیگران، لباس بد نمی پوشیدند. یا اگر به قسمت بیرونی منزل ایشان می رفتید، مشاهده می کردید که فرش های خوب را در آنجا انداخته اند و فرش های دیگر را در اندرونی. در واقع حضرت امام سعی می کردند که ظاهری عادی داشته باشند و بیشتر به درون خود می پرداختند. این بالاترین مقامی است که انسان می تواند در زهد به دست آورد.



جیمی پس از دادن هدیه به مادرش از او می پرسد که آیا او با رفتن جیمی به پارک «رترو» موافق است؟



در این مورد، واقعه‌ای را می‌توان نقل کرد که هم نشانه‌ی زهد حضرت امام است و هم گویای دلسوزی ایشان برای اسلام. اگر شنیده باشید، حضرت امام کتابی دارند به نام «کشف اسرار». این کتاب در نقد و رد کتابی با نام «اسرار هزار ساله» نوشته شد. در کتاب اسرار هزار ساله، مبانی اعتقادی شیعه به مسخره گرفته شده بود و به روحانیت، امام و اولیا اسلام توهین انجام گرفته بود. هنگامی که حضرت امام این کتاب را خواندند، از سر دلسوزی برای اسلام، درس و بحث و مطالعه و همه چیز را رها کردند و مشغول نوشتن نقدی بر کتاب مذکور شدند. آنطور که می‌گویند، امام در مدت چهل روز، این کتاب را نوشتند. پس از این مدت، کتاب ایشان به نام «کشف اسرار» آماده بود. اما از آنجا که نمی‌خواستند کارشان جنبه‌ی خودنمایی داشته باشد، نامی از خود بر کتاب ذکر نکردند. چنان که در چاپ‌های اول و دوم آن، هیچ کجا اشاره‌ای به نام مولف نشده است.

این مطلب، حکایت از خلوص حضرت امام دارد.

با اینکه جواب کتاب اسرار هزار ساله را خود ایشان نوشته بودند، اما دستور دادند که نامی از ایشان بر کتاب نباشد، عملی که نشانه‌ی زهد خالصانه‌ی حضرت امام (ره) و شخصیت قابل بحث ایشان است.



و پاسخ مادر منفی است، زیرا وسط هفته است و جیمی درس و مشق دارد.



# بند مروارید

شکوه قاسم نیا

قطره قطره

دانه دانه

اشک لرزانم چکیده

از دو چشمم

تا به چانه

جوی باریکی کشیده



اما ناگهان موشکی که جیمی با آن بازی  
می کند، فعال می شود و جیمی را در خانه به  
پرواز درمی آورد.



پیش چشمم  
گشته پیدا  
آسمان پرستاره،  
لانه کرده  
مرغ غم‌ها  
در نگاه من دوباره



من چه دارم؟  
صد ستاره  
در شب ظلمانی غم  
غم ندارم  
گشته پاره  
بند مروارید اشکم.



«دوست» سالگرده وفات حضرت زینب (س) را تسلیت عرض می نماید.

او از این سو به آن سو می رود و در آخر  
به دیوار اتاق برخورد می کند.



# «جوجو بازی»

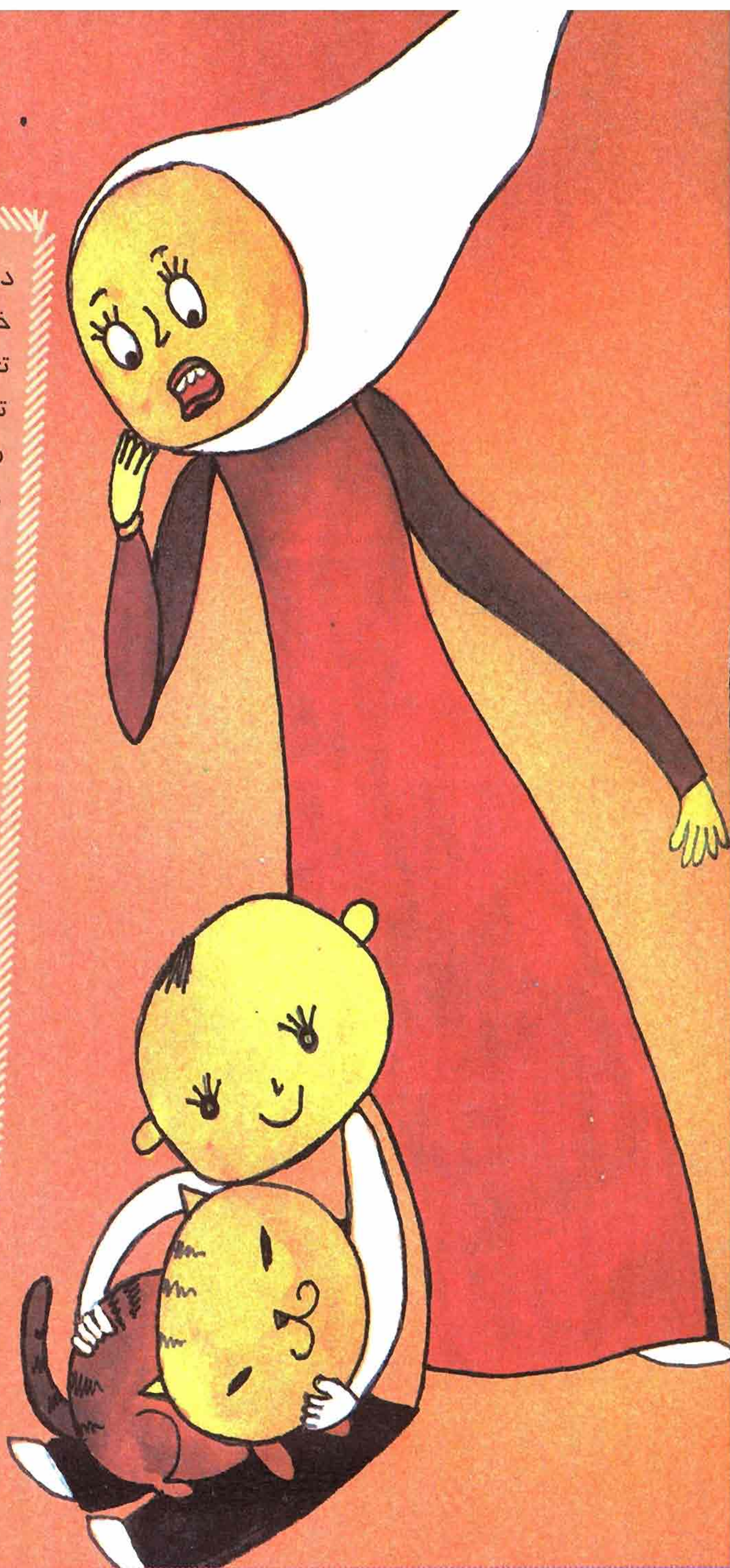
«عباس قدیر محسنی»

مامان می‌گفت هر چیزی که روی زمین راه می‌رود، «جوجو» است و من باید از جوجوها بترسم و به آنها دست نزنم. جوجوها بزرگ و کوچک بودند. شیطان بودند، تند تند راه می‌رفتند، صدا می‌دادند و بعضی از آنها پرواز می‌کردند. جوجوها قشنگ بودند و من آنها را دوست داشتم و هر وقت مامان نبود و مرا نمی‌دید، یواشکی با جوجوها بازی می‌کردم. یک روز وقتی همه خواب بودند، یک جوجوی کوچک و شیطان پیدا کردم. آنرا دنبال کردم. آرام گرفتمش توی مشتم. بعد آنرا گذاشتم روی شکم بزرگ آقاجون که خوابیده بود و شکمش باد می‌شد و خالی می‌شد. جوجو تند تند از روی شکم آقاجون بالا می‌رفت و سر می‌خورد و پایین می‌آمد. کمکش کردم تا از شکم آقاجون بالا برود اما آقاجون بی‌خبر



در همان حال، شعله موشک،  
پرده‌ی اتاق را به آتش می‌کشد.

دستش را گذاشت روی جوجو و آن را خاراند. جوجو پرت شد پایین و تند رفت زیر تخت، گم شد. خوابیدم روی زمین و رفتم زیر تخت، دنبال جوجو. همه جا تاریک بود. جوجو را پیدا نمی کردم. دستم را دراز کردم و همه جا را گشتم. جوجو نبود اما دستم خورد به یک چیزی که دو تا چشم داشت و توی تاریکی چشم هایش برق می زدند و به من نگاه می کردند. یک جوجوی دیگر بود. نازش کردم، گفتم: «میو» یک جوجوی صدا دار بود. جوجو را از زیر تخت کشیدم بیرون و نگاهش کردم. خودش را به پای من مالید و دوباره میو میو کرد. بلند شدم. شیشه شیرم را آوردم و پستانکش را گذاشتم توی دهان جوجو. آرام آرام پستانک را مثل من مک زد و شیر را یواش یواش خورد. بعد هم توی بغل من خوابید و من با گوش هایش بازی کردم و جوجو فرش را کثیف کرد. دماغم را گرفتم و گفتم: «پیف پیف» و مامان را بالای سرم دیدم. می خواستم جوجو را نشانش بدهم که خودش جوجو را دید و از ترس جیغ کشید و جوجو از خواب پرید. مامان دوباره جیغ زد و پشت سر هم گفت: «پیشته! پیشته! پیشته!» و جوجو را با جارو از خانه بیرون انداخت. مرا هم انداخت توی لگن تا شلپ شلوپ کنم و گفت دیگر نباید با لولوها بازی کنم. پس جوجوی من یک «لولو» بود. یک لولوی ترسناک که من از آن نترسیدم.



جیمی سعی می کند با کمک سگش، گذارد؛ شعله را خاموش کند. او کف ضد آتش زیادی به طرف پرده و مادرش می پاشد.





قسمت اول

# کسی از دل فاطمه خبر دارد؟

امیر محمد لاجورد



بعضی وقت ها به این شکل  
اتفاق می افتد ، قصد خرید  
نداریم ، داریم راهمان را  
می رویم که چشم مان به چیزی  
می افتد، ما را نگاه می دارد و  
وا می دارد که بایستیم و نگاهش  
کنیم ، ما را به طرف خود  
می کشد و ...



و فاطمه اصلا  
حواسش نبود  
چه مدت  
زیادی است  
که به چیزی  
در ویتترین  
مغازه عباس آقا  
خیره مانده است.



داخل ویتترین، در میان لباس ها، تکه پارچه ای  
بود که نقش قشنگی داشت. فاطمه ابتدا از روی  
کنجکاوی ایستاد و آن را تماشا کرد.  
فاطمه (با خودش) : « یعنی چی می تونه باشه؟  
پس چرا این شکلیه؟ اصلا شکل هیچکدوم  
دیگه از لباس ها نیست. نه آستین داره، نه یقه  
داره، اصلا مگه میشه اونو پوشید؟ مثل یه لباس  
نصفه کاره می مونه، ولی هر چی هست، عجب خوشگله.»

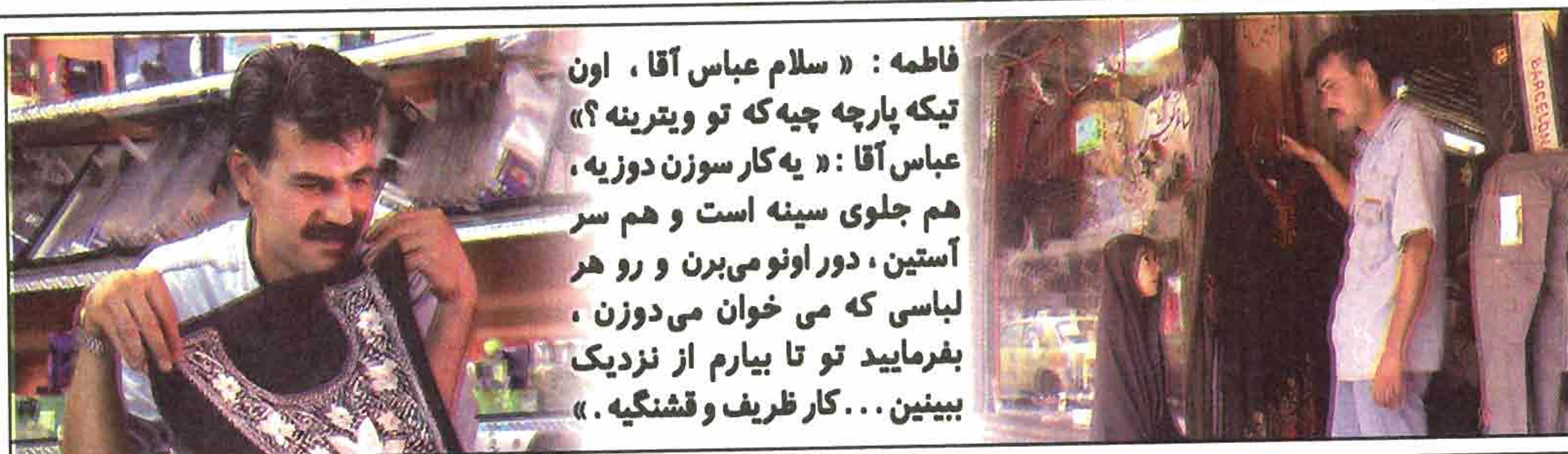


این کارها، بدتر مادر را عصبانی  
و ناراحت می کند.



عباس آقا: « چیه فاطمه خانم؟ سلام ، خیلی وقته که جلوی ویترینی، مگه چی دیدی؟ اگه چیزی پسندیدین بگین تا بیارم خدمتون . »

۱۱



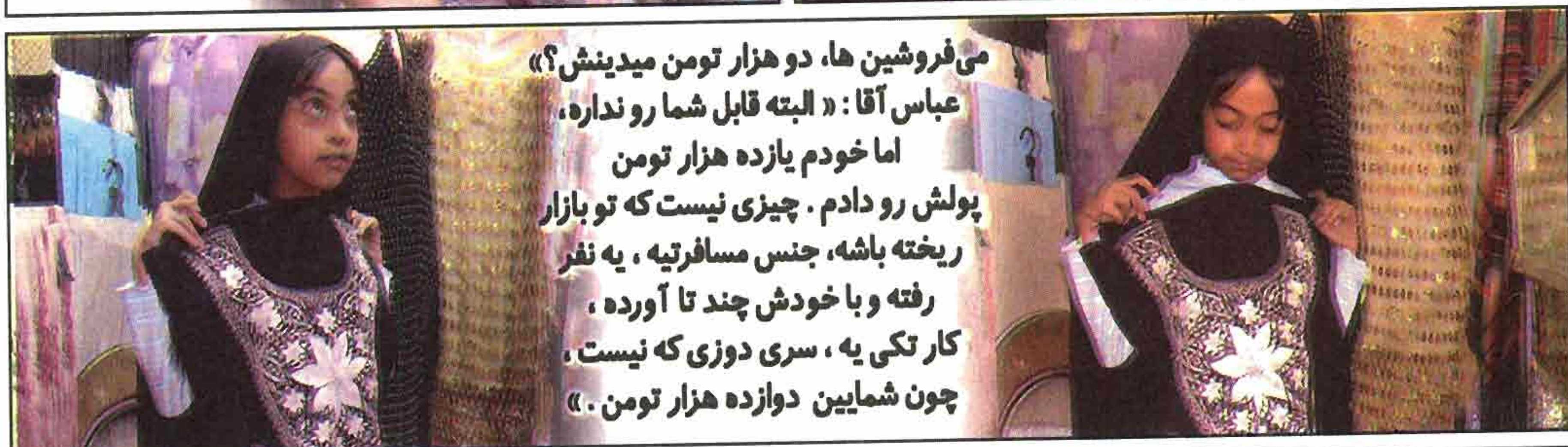
فاطمه : « سلام عباس آقا ، اون تیکه پارچه چیه که تو ویترینه؟ »  
عباس آقا : « یه کار سوزن دوزیه ، هم جلوی سینه است و هم سر آستین ، دور اونو می‌برن و رو هر لباسی که می‌خوان می‌دوزن ، بفرمایید تو تا بیارم از نزدیک ببینین ... کار ظریف و قشنگیه . »



عباس آقا : « ببین روش چقدر کار شده ، کلی چشم گذاشتن تا دوختنش ، کار ماشین که نیست ، کار دسته ، مال پاکستانه . »  
فاطمه : « ولی بازم دارین خیلی گرون ... »



فاطمه : « آره ، خیلی خوشگله ، چقدر هم ریز ریز دوختنش ، حالا قیمتش چنده؟ »  
- : « قابلی نداره ، چهارده هزار تومن . »  
- : « اوه ، چه گرون ، واسه همین یه تیکه پارچه؟ »



می‌فروشین ها ، دو هزار تومن میدینش؟  
عباس آقا : « البته قابل شما رو نداره ، اما خودم یازده هزار تومن پولش رو دادم . چیزی نیست که تو بازار ریخته باشه ، جنس مسافرتیه ، یه نفر رفته و با خودش چند تا آورده ، کار تکی یه ، سری دوزی که نیست ، چون شماین دوازده هزار تومن . »

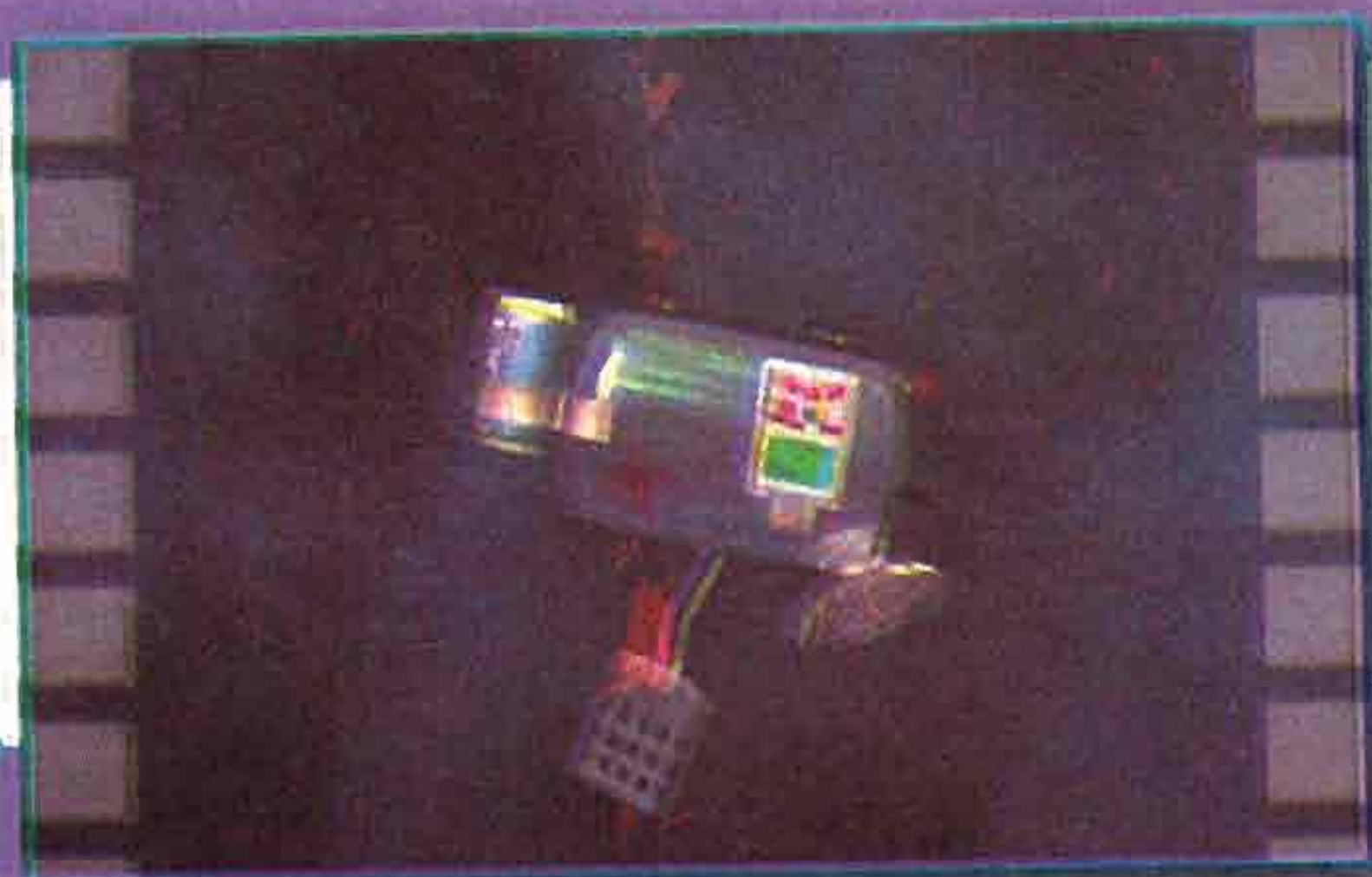


خیلی گران بود . نه فاطمه آن قدر پول داشت که بتواند چنین چیزی بخرد و نه اینکه دیگر فکر آن پارچه از سرش بیرون می‌رفت . خیلی دوست داشت تا آن را بخرد و به مادرش هدیه کند . حتما مادرش از داشتن چیزی به آن قشنگی خیلی خوشحال می‌شد . اما فراهم کردن دوازده هزار تومن پول که کار راحتی نیست . با این حال ، فاطمه تصمیمش را گرفته بود . قلک اش را شکست ، مقداری هم که پس انداز کرده بود ، کافی بود که مدتی هم پول توی جیبی اش را جمع کند تا بتواند ...  
و در این بین ، روزها می‌رفت و به ویترین مغازه عباس آقا سر می‌کشید ...

تا خیالش راحت شود که پارچه اش سر جای خودش است و عباس آقا آن را نفروخته است .

۱۱

در همان حال ، ماهواره‌ی ساخت جیمی که از دستگاه نان تست کن درست شده ، گویا در فضا چیزی پیدا کرده است .





یک ماهی گذشت .  
بالاخره آن روز رسید .  
حالا ، پول فاطمه به اندازه  
کافی جمع شده بود .  
دوازده هزار تومن .  
فاطمه خوشحال بود .  
خیلی خیلی خوشحال .  
راه افتاد تا هر چه ...



زودتر به مغازه عباس آقا برسد و ... اما ...  
اما همین که به جلوی ویتترین مغازه عباس آقا  
رسید به یکباره خشکش زد . مات مانده بود و  
به آنچه در ویتترین می گذشت نگاه می کرد :  
عباس آقا داشت از داخل ویتترین ، پارچه را  
بر می داشت .  
فاطمه ( با خودش ) : « ای وای ، عجب شانس  
بدی دارم ، یعنی باید امروز ؟ یعنی همین ...



امروز ؟ همین امروز که دیگه  
پولم جمع شده بود ؟ دیدی ؟  
یعنی راستی راستی داره  
می فروشتش ؟ ببین تو رو خدا ،  
یعنی من اینقدر بد شانسم ؟  
اگه فقط ، اگه فقط  
یه روز پولم زودتر جور شده  
بود الان خریده بودمش ها .»

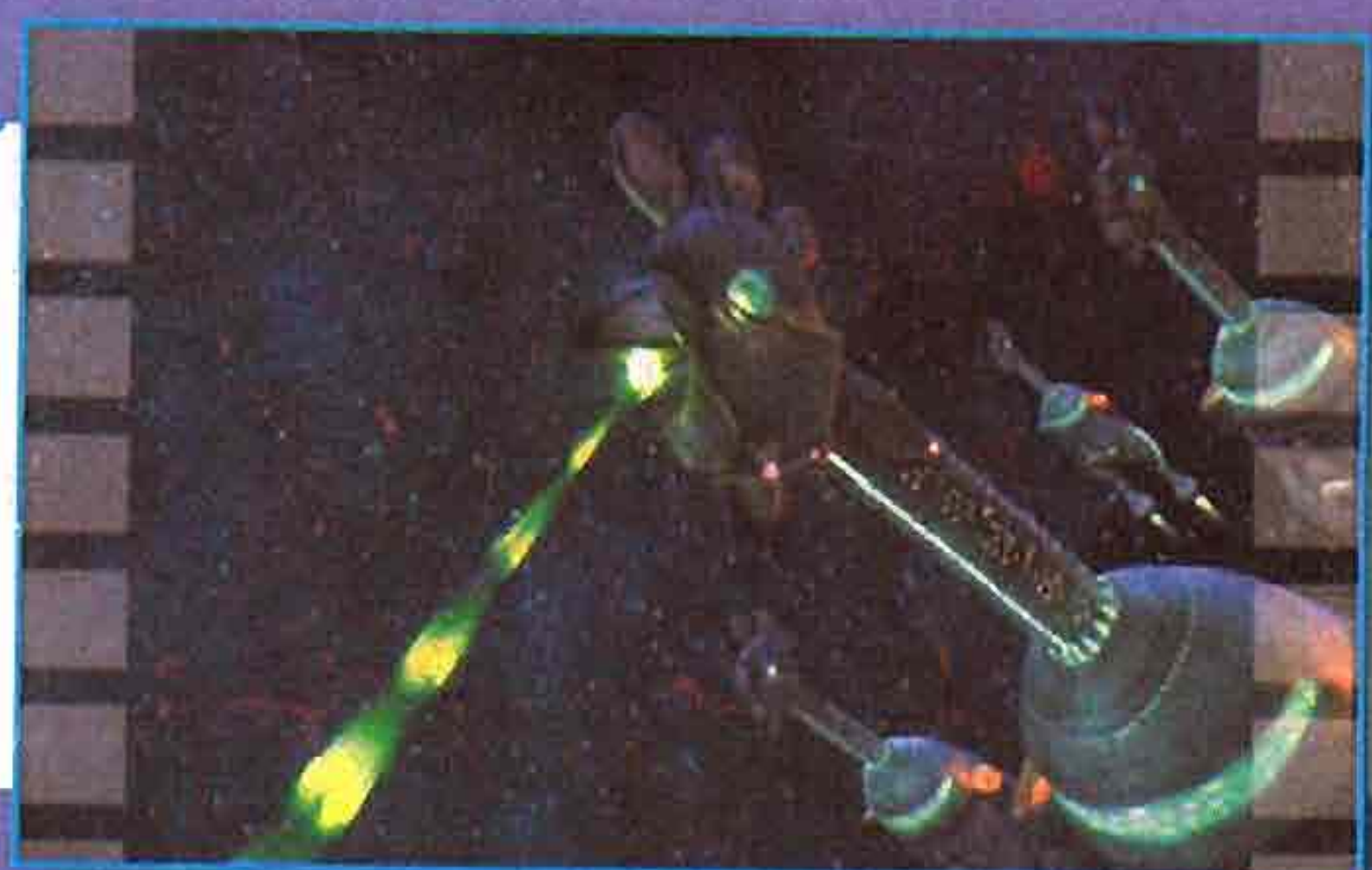


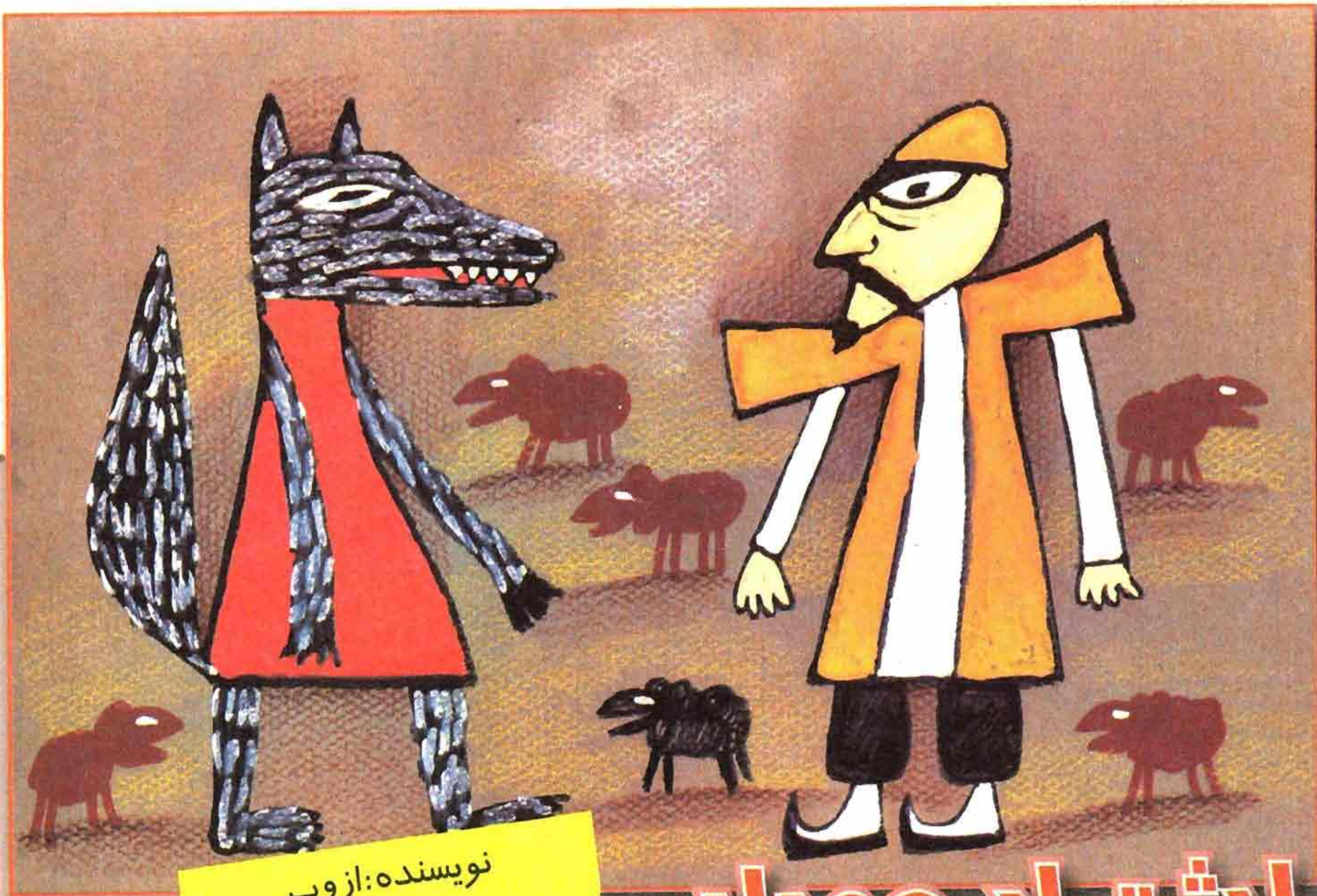
فاطمه ، چند بار  
به داخل مغازه  
سرک کشید . مدتی  
گذشت . دیگر طاقت  
نیاورد . به داخل  
رفت . درست  
حدس زده  
بود ...



ادامه دارد

نوری از یک سفینه‌ی ناشناس به  
ماهواره‌ی جیمی برخورد می کند و  
آنها به داخل سفینه می کشاند .





نویسنده: ازوپ  
مترجم: هدا الزگی

## اشتباه چوپان

بنابراین چوپان کم کم آسوده خیال تر شد. مدتی بعد او به حضور گرگ عادت کرد و حتی گاهی منتظر آمدن گرگ می شد. گرگ که معمولاً روی تخته سنگ بزرگی می نشست، از دور مثل سگ گله به نظر می رسید. چوپان گمان می کرد که حیوانات وحشی و حتی افراد شرور محله با دیدن گرگ می ترسند و جرأت نمی کنند دور و بر گله بچرخند. حالا چوپان، گرگ را نگهبان گله اش می دانست. روزی وقتی که گوسفندها را به چرا برده بود، پیغام آمد که باید هر چه زودتر به خانه اش برود. او گله را به گرگ سپرد و به سمت خانه دوید. وقتی برگشت فکر می کنید با چه صحنه ای روبرو شد؟ بله، گرگ گله را خورده بود و فقط استخوانهای آنها مانده بود. چند تا گوسفند هم که جان سالم بدر برده بودند، سرگردان به اینطرف و آنطرف پرسه می زدند. چوپان که بهت زده شده بود، ناله کنان گفت:

– نباید گوسفندهایم را به دست گرگ می سپردم. حقم است که حالا بدبخت شوم.

روزی روزگاری چوپانی زندگی می کرد که هر روز صبح گله گوسفند خود را به چرا می برد. گوسفندها با آسودگی علف تازه می خوردند و چوپان هم به تماشای آنان می نشست. بعد از اینکه گوسفندها سیر می شدند، او آنها را دور هم جمع می کرد و به خانه می برد. البته گاهی هم از تماشای آنها خسته می شد و کنجی برای خود پیدا می کرد و به خواب می رفت. روزی چوپان متوجه گرگی شد که کمی دورتر گله اش را می پایید. گرگ فاصله قابل توجهی با گوسفندها داشت و انگار خیال نداشت نزدیکتر بیاید. چوپان در ابتدا مثل یک نگهبان کنار گوسفندها ایستاد و با دقت حرکات گرگ را زیر نظر گرفت. اما گرگ هیچ کاری نکرد. وقتی که چوپان گله را جمع کرد و به سمت خانه برد، گرگ بی سر و صدا آنها را از فاصله ای دور تعقیب کرد. این ماجرا تا مدتی ادامه پیدا کرد. هر روز صبح چوپان متوجه گرگ می شد که در کناری به انتظار نشسته است. گرگ حتی یکبار هم به گوسفندها نزدیک نمی شد و فقط تماشا می کرد.

یکی از خدمه های سفینه، ماهواره (نان تست کن) را پیش فرماندهی سفینه می برد.





## فطرات

# تلفن همراه چقدر است؟

شرکت‌های مخابراتی جهان می‌گویند که تاکنون بیش از ۲ میلیارد نفر در سراسر دنیا، مشترک تلفن همراه شده‌اند. مدتی است که کودکان نیز در بعضی کشورها، از تلفن‌های همراه استفاده می‌کنند و در مدرسه، کلاس‌های ورزشی و فوق برنامه، این گوشی‌ها را با خود حمل می‌کنند.

### تلفن همراه، سرطان‌زایی دارد یا نه؟

هنوز پاسخ مثبت یا منفی درستی به این پرسش داده نشده است. دانشمندان می‌گویند اگر مدت طولانی، تلفن همراه، نزدیک سر و در کنار گوش قرار بگیرد، ممکن است باعث سرطان سر و گردن شود. آنها افرادی که بیش از ۱۰ سال از گوشی تلفن همراه استفاده کرده‌اند را مورد آزمایش قرار داده‌اند و در بعضی از آنها، تومورهای سر و گردن مشاهده کرده‌اند و در بقیه نیز چیزی مشاهده نکرده‌اند. آنها می‌گویند چون بافت استخوان بچه‌ها، هنوز نرم و نفوذپذیر است، ممکن است تشعشعات امواج تلفن همراه را بیشتر از بقیه جذب کنند. البته هیچ‌یک از این موارد هنوز قطعی و صددرصد نیست.



آنها موجوداتی سبز رنگ با ظاهری عجیب و غریب هستند.





### ○ خطر تلفن همراه در بیمارستان‌ها

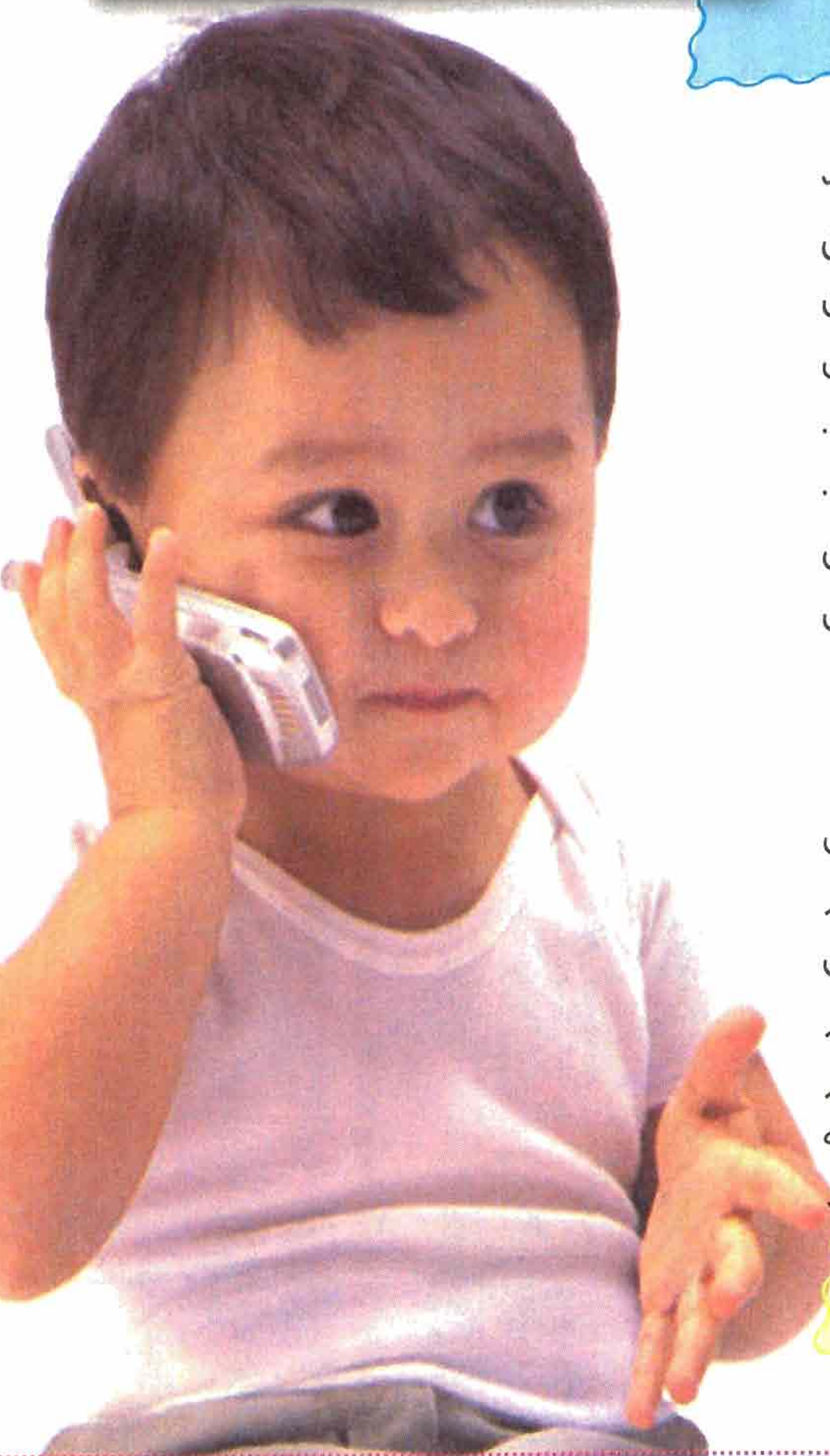
در بیمارستان‌ها، تجهیزات حساسی مانند دستگاه‌های الکتروکاردیوگرافی (ثبت و مشاهده‌ی امواج قلبی) وجود دارند که تلفن‌های همراه می‌توانند از فاصله‌ی دو متری، روی آنها اثر بگذارند و در کار وسایل پزشکی الکترونیکی تداخل ایجاد کنند. البته دانشمندان در ساخت گوشی‌های دیجیتال جدید، کاری کرده‌اند تا این فاصله به یک متر کاهش پیدا کند.

### ○ خطر آتش‌سوزی در پمپ بنزین

در پمپ بنزین بعضی کشورها، تابلویی نصب شده است که در آن از رانندگان خواسته شده است تا در هنگام بنزین زدن، تلفن همراه خود را خاموش کنند. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که تخلیه‌ی الکتریسته ساکن از بعضی تلفن‌های همراه، می‌تواند سبب آتش‌سوزی در پمپ بنزین شود. البته در این مورد هم، دانشمندان هنوز اتفاق نظر ندارند. بعضی از آنها می‌گویند، تخلیه‌ی الکتریسته‌ی ساکن در این پمپ بنزین‌ها، ممکن است از مالش بدن راننده با صندلی خودرو ایجاد شده باشد نه از تلفن همراه.

### ○ استفاده از تلفن همراه در هواپیما ممنوع!

تلفن‌های همراه در هواپیما با همه‌ی توان خود عمل می‌کنند تا با گیرنده‌های زمینی بتوانند، ارتباط برقرار کنند. این توان بالا، باعث تداخل با سیستم‌های الکترونیکی هواپیما نیز می‌شود. البته از دو سال گذشته در بسیاری از خطوط هوایی، سیستمی به نام پیکو سل (Pico Cell)، کار گذاشته شده است تا علایم فرکانس‌های تلفن همراه را به جای هدایت به سیستم‌های هواپیما به پیکو سل، هدایت کند تا تداخلی در کار سیستم‌های ناوبری هواپیما، روی ندهد.



فرمانده از اینکه او یک نان تست کن برایش آورده، ناراحت می‌شود. جزای خدمه‌ای که این کار را کرده است، پرتاب به فضا است. خدمه‌ی دیگر سفینه دست به نان تست کن می‌زنند و تصادفاً ماهواره شروع به کار می‌کند.





## عکاسی خبری

عکاسی خبری یا «فتوژورنالیسم» شاخه‌ای از هنر عکاسی است که کار آن تولید عکس خبری برای نشریات مختلف است. امروزه عکاسان خبری با کمک اینترنت و وسایل ارتباطی سریع، در یک لحظه می‌توانند عکس‌های خبری خود را به سراسر جهان ارسال کنند.

●● حداقل لوازمی که یک عکاس خبری باید با خود همراه داشته باشد، عبارت است از یک دوربین SLR با زاویه باز، یک دوربین تله برای عکاسی از راه دور و کیف لوازم عکاسی.  
(۱) دوربین SLR با زاویه باز  
(۲) دوربین تله



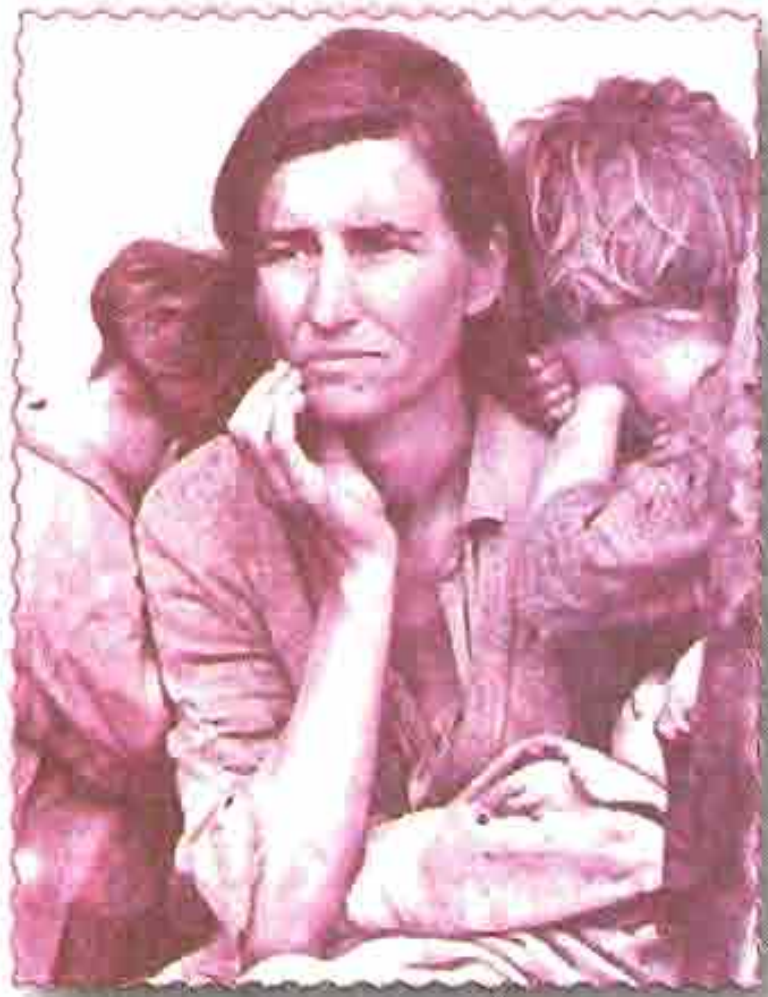
●● روزنامه‌ی «دیلی میروِر» که در ژانویه سال ۱۹۰۴ اولین عکس خبری را بر روی صفحه‌ی اول خود چاپ کرد، پایه‌گذار عکاسی خبری در روزنامه‌ها و نشریات است.



ناگهان فیلم جیمی شروع به پخش شدن می‌کند.



●● جنگ ویتنام که در سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ میلادی توسط آمریکا بر ویتنام شمالی تحمیلی شد، میدان خوبی برای رشد، عکاسی خبری بود. عکاسانی مانند «لاری بارو»، «تیم پیچ» و «دان مک کالین» با عکس‌هایی که از نبرد ویتنام تهیه کردند، حرکت اجتماعی ضد جنگ را بر علیه آمریکا در سراسر جهان راه‌انداختند.



●● یکی از ماندگارترین عکس‌های خبری، عکس مادری به نام «دروتالانگ» و دخترانش است. آنها آمریکاییانی بودند که به دلیل بحران اقتصادی آمریکای در سال‌های دهه ۳۰ میلادی، نه زمینی برای سکونت و کشاورزی داشتند و نه غذایی برای خوردن. فقر جامعه‌ی آمریکا در آن سال‌ها از این عکس خبری به خوبی معلوم است.

●● عکس فرو ریختن دیوار برلین در سال‌های ۱۹۸۹، که سال‌ها بین آلمان شرقی و غربی قرار داشت، یکی از عکس‌های خبری مشهوری است که عکاسان خبری، تصویر آنرا برداشته‌اند. فرو ریختن این دیوار، به معنای پایان جنگ سرد بین غرب و شرق معنی شده است.



او از خود و سگش گذارد، به سایر ساکنان فضا اطلاعاتی می‌دهد.





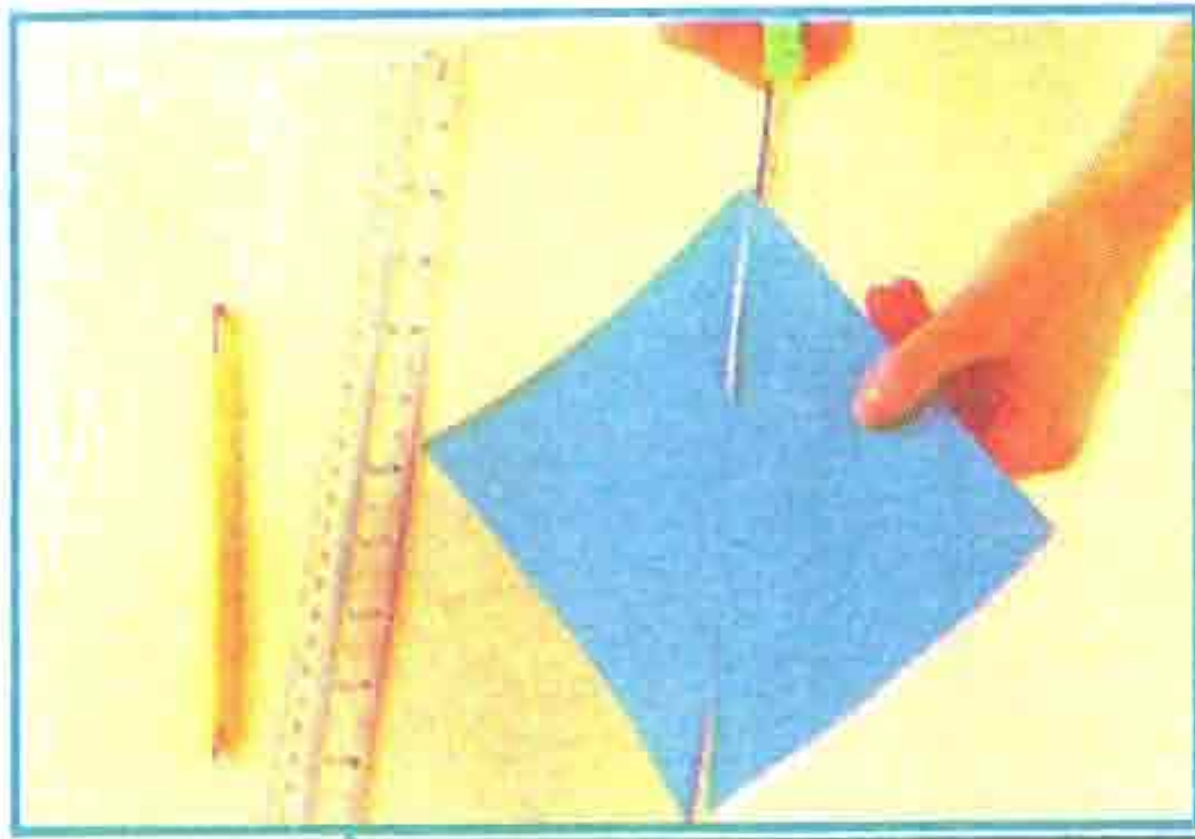
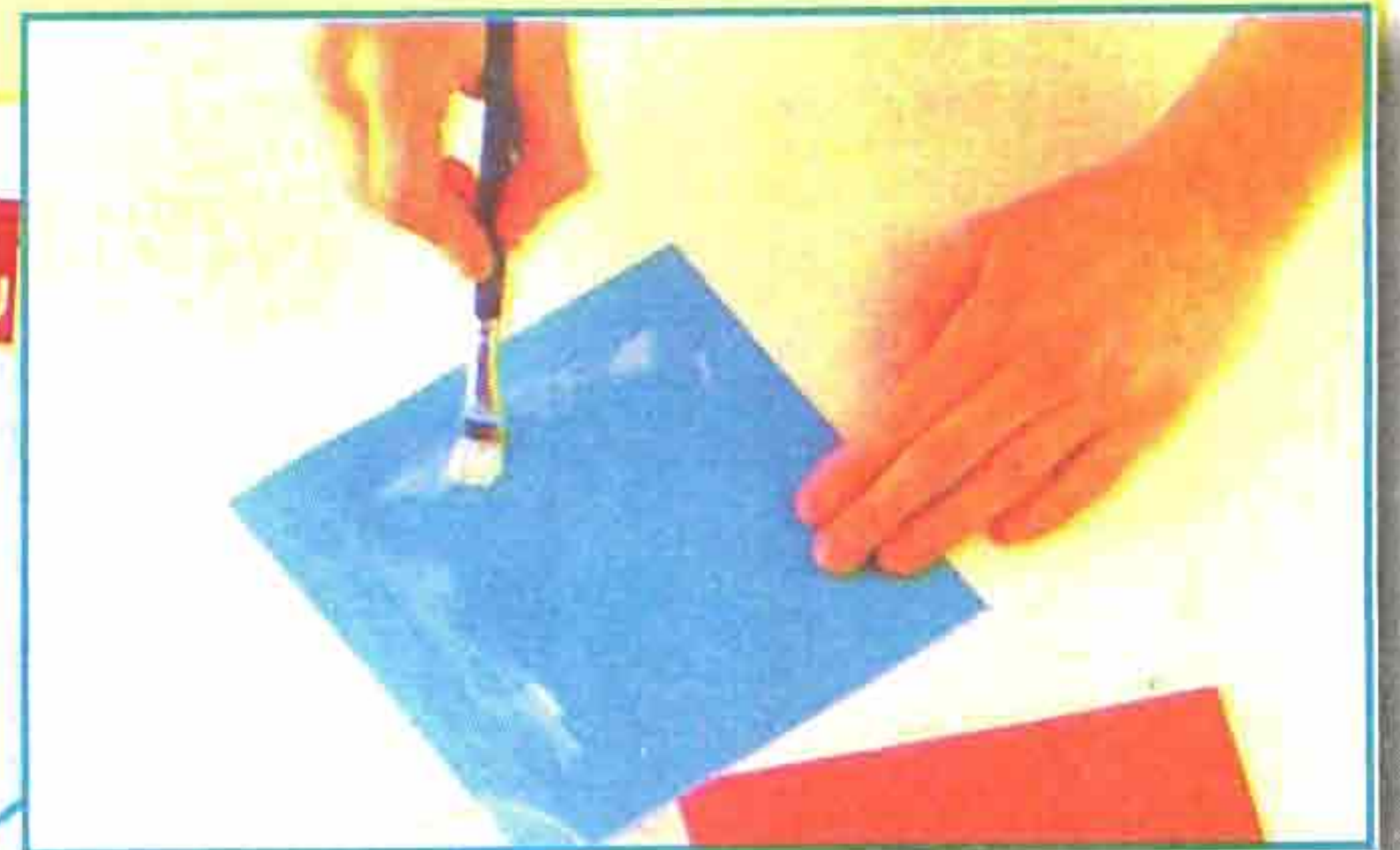
### وسایل مورد نیاز:

- کاغذ رنگی در ۳ رنگ متفاوت، اما هماهنگ
- چسب مایع
- گیره‌ی کاغذ یا سیم گل‌سازی
- سیخ چوبی
- چوب‌پنبه
- قیچی
- خط‌کش
- مداد
- پاک‌کن

## فرافره کا رنگی

### روش کار:

۱. دو عدد مربع با ضلع ۱۵ سانتی‌متر، از ۲ رنگ متفاوت کاغذ رنگی تهیه کنید. آن‌ها را روی هم بچسبانید.



۲. با کمک خط‌کش و مداد، ۲ خط ضربدری از رأس‌های مقابل مربع بکشید، به طوری که در مرکز همدیگر را قطع کنند. از هر گوشه به اندازه‌ی ۷ سانتی‌متر روی خط‌ها جلو بروید و با نقطه علامت‌گذاری کنید. از هر گوشه تا نقطه‌ی علامت‌گذاری شده را با قیچی ببرید و بقیه‌ی خطوط را پاک کنید.

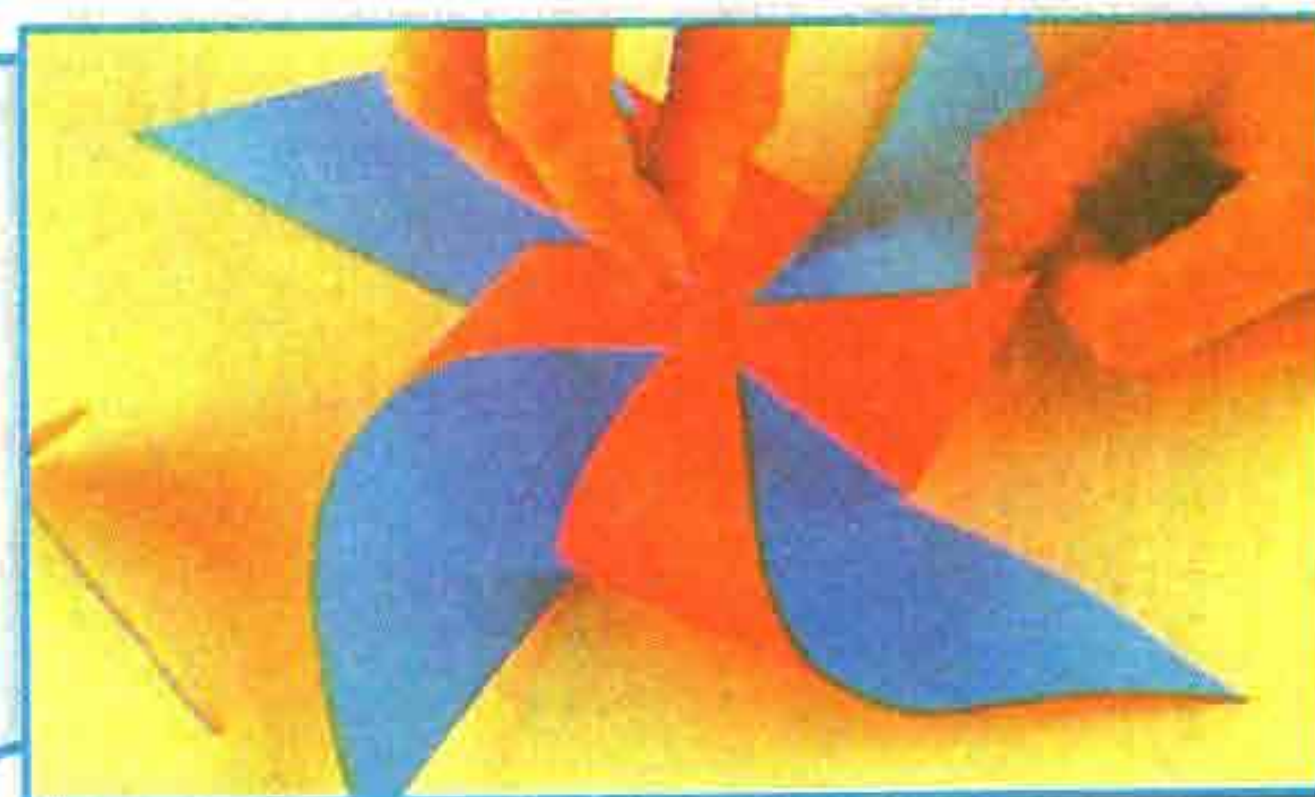
۳. یکی از لبه‌های بریده‌شده در هر رأس را، به آرامی روی مرکز خم کنید. هر گوشه را در مرکز روی دیگری بچسبانید و نگاه دارید تا چسب آن خشک شود.



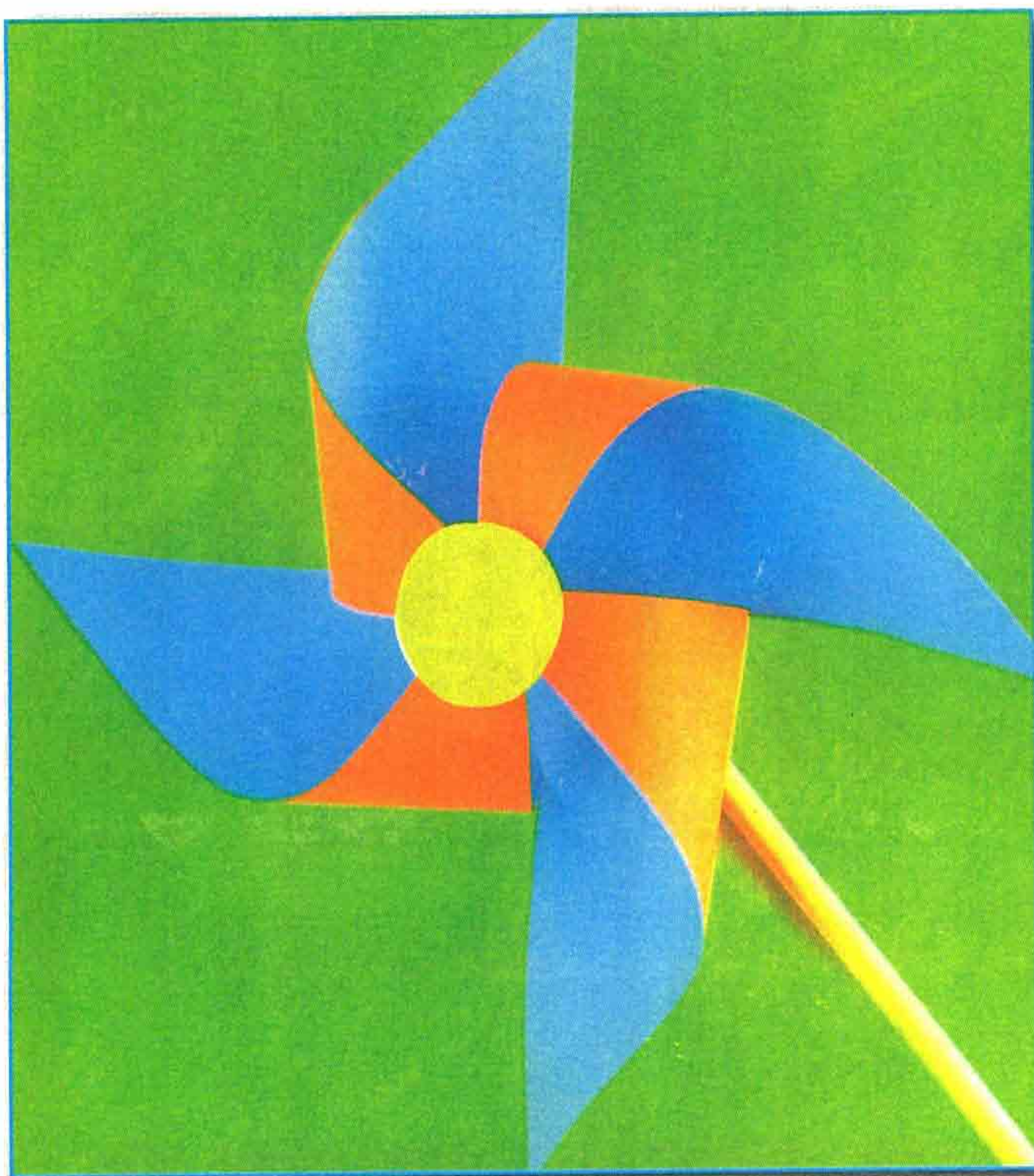
او از دوستی جهانی حرف می‌زند و اینکه مایل است با ساکنان کرات دیگر دوست باشد.



۴. یک دایره‌ی کوچک از کاغذ رنگی سوم ببرید. یک گیره‌ی کاغذ را بازو صاف کنید (می‌توانید از سیم گل‌سازی به جای آن استفاده کنید). یک طرف آن را حلقه کنید و به مرکز دایره‌ی کوچک بچسبانید.



۵. انتهای دیگر آن را (منظور سیم یا گیره است) از میان فرفره رد کنید. از بزرگ‌ترها بخواهید انتهای سیخ چوبی را با کاغذ سنباده صاف کنند، سپس در فاصله‌ی ۳ سانتی‌متری از یک سر سیخ یک سوراخ ایجاد کنند.



۶. انتهای گیره یا سیم را که از پشت فرفره درآمده، از سوراخ سیخ چوبی رد کنید و در پشت آن چسب بزنید. برای محکم کاری، می‌توانید انتهای سیم را در پشت سیخ چوبی، داخل یک چوب‌پنبه فرو کنید.

همچنین، جیمی پدر و مادرش را هم معرفی می‌کند.

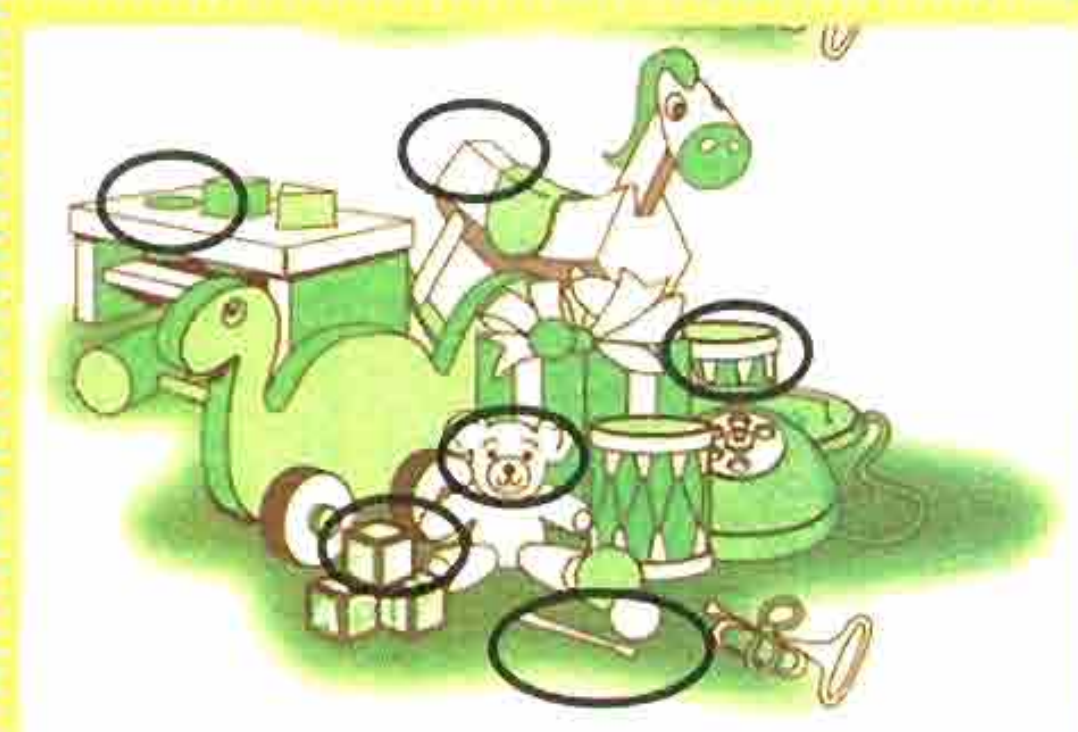




# آینه‌ک راهنما



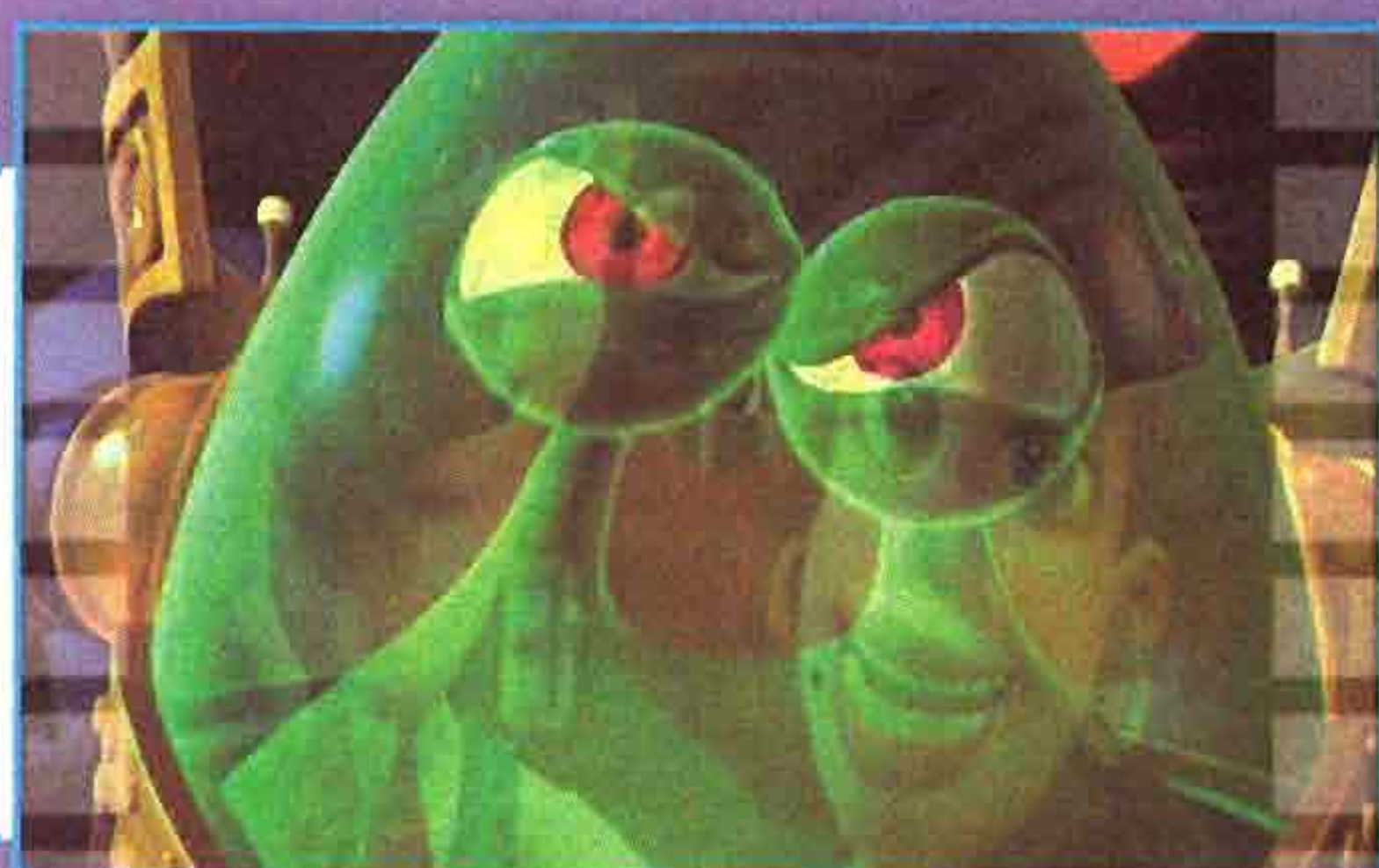
شخصیت‌های داستان افسانه‌ای شرک، در کلبه‌ی شرک گرد هم آمده‌اند تا با نگاه کردن در آینه‌ی راهنما، از جای شرک و دوستانش باخبر شوند. قلم بردارید و موارد بالا را در تصویر پیدا کنید.



پاسخ سرگرمی شماره گذشته:

## اتاق اسباب بازی

با معرفی پدر و مادر جیمی، فکری به سر فرمانده سفینه راه پیدا می‌کند. او تصویر را متوقف می‌کند. نزدیک آن می‌رود و می‌گوید: به نظر پدرها و مادرها خیلی خوشمزه هستند!



دعوای سختی بین بچه‌ها در گرفته بود، که با صدایی دست از دعوا کشیدند. این صدا، صدای ناظم مدرسه بود که خونه شون توی محله‌ی علی بود.



وبعد از لحظاتی درحالی که آقای ناظم توپ را می‌برد، بچه‌ها هم با قهر به طرف خانه‌هایشان رفتند.



سپس او فرمان می‌دهد:  
پیش به سوی زمین!



علی به طرف شخص مرموز راه افتاد و با دیدن چهره مردمهربان شروع به شکایت کرد و مردمهربان هم با صبر به حرف‌های علی گوش کرد.



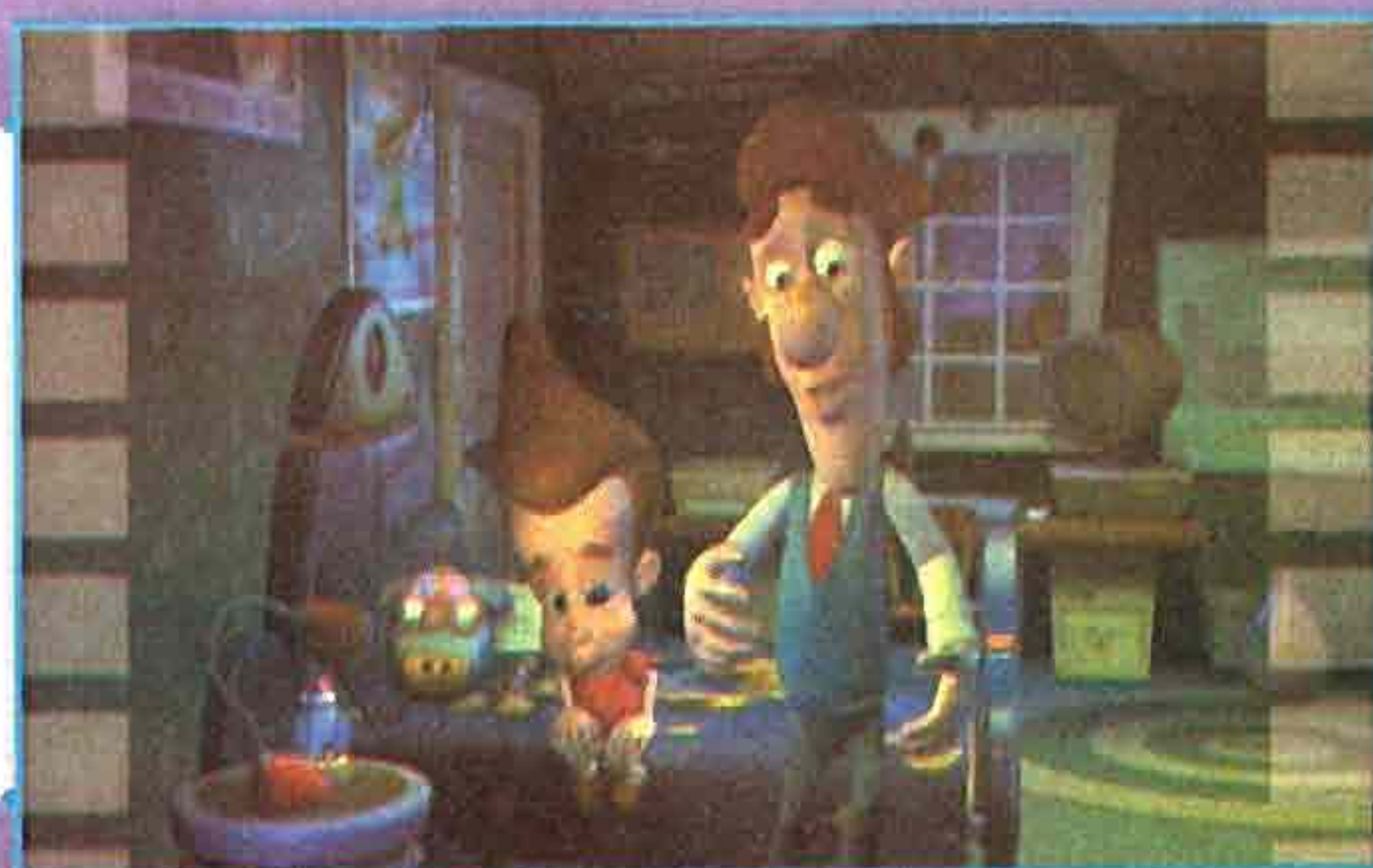
در همان احوال، جیمی در حال صحبت با پدرش است. او می‌خواهد که پدر رضایت دهد تا جیمی به پارک «رترو» برود.





فردای آن روز علی باز هم با سرو صدای بازی بچه های محل از خواب بیدار شد، اما کسی او را برای بازی صدا نکرده بود، چون همه با علی قهر بودند.

پدر مطابق معمول شروع به نصیحت جیمی می کند. او می گوید جیمی نباید با موشکها بازی کند. او می گوید که اینها وسایل بزرگترها هستند.



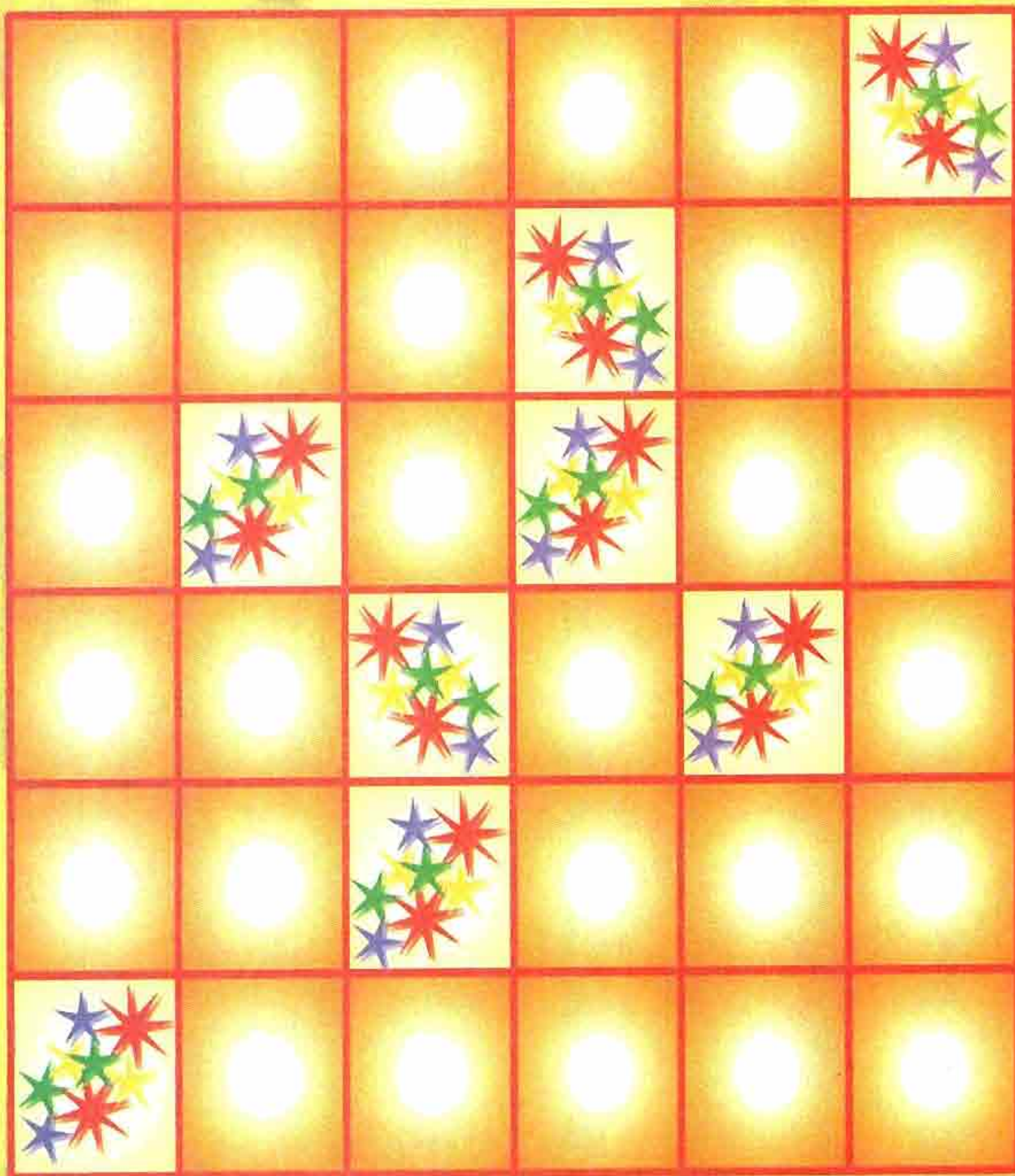


بچه ها فکر می کنید چه بلایی سر کفش ها آمده و علی چه کار می کنه؟ هفته بعد ببینید .

جیمی ناراحت است. او می گوید که چه فایده ای دارد که او نابغه است، اما نمی تواند وسط هفته به تفریح برود.



۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



۱

۲

۳

۴

۵

۶

# جدول پراز ستاره

## افقی

۱. باید این زبان را پاس بداریم.
۲. بشنو از آن چون حکایت می‌کند، وز جدایی‌ها شکایت می‌کند - عقب و پشت هر چیز.
۳. خاندان.
۴. حرف ندا.
۵. گلی خوشبو به رنگ زرد یا سفید که نوع گلدانی آن هم وجود دارد - هر ۳ کیلو گرم را گویند.
۶. روزگار، عهد و زمان.

## عمودی

۱. نامی زنانه، البته نام سیاره‌ای هم هست.
۲. بزرگ‌ترین حیوان خشکی که عاج دارد - ضمیر سوم شخص مفرد غایب.
۳. در اصطلاح ریاضی به عدد کمتر از واحد صحیح می‌گویند مثل نصف یا ربع...
۴. مردم کشور روسیه را گویند.
۵. رمز - اطمینان و آسایش.
۶. از سوره‌های قرآن مجید.

پاسخ جدول شماره گذشته

## جدول مربعی با ۲ پایه

| ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |   |
|---|---|---|---|---|---|---|
| ش |   | ب | ا | ب | ک | ۱ |
| ر | ا | خ | ب |   | و | ۲ |
|   | ر | ت |   | م | د | ۳ |
| ر | د |   | ش | و |   | ۴ |
| ا |   | ز | ا | ز | ب | ۵ |
| ض | ی | ر | م |   | ا | ۶ |
| ی |   |   |   |   | د |   |

جیمی از گذارد کمک می‌خواهد. اولین راه حل را گذارد پیشنهاد می‌دهد: معذرت می‌خواهم، پدر و مادرت تو را خیلی دوست دارند.





## مسابقه ورزشی ۲۴۶



«الف»



«ب»

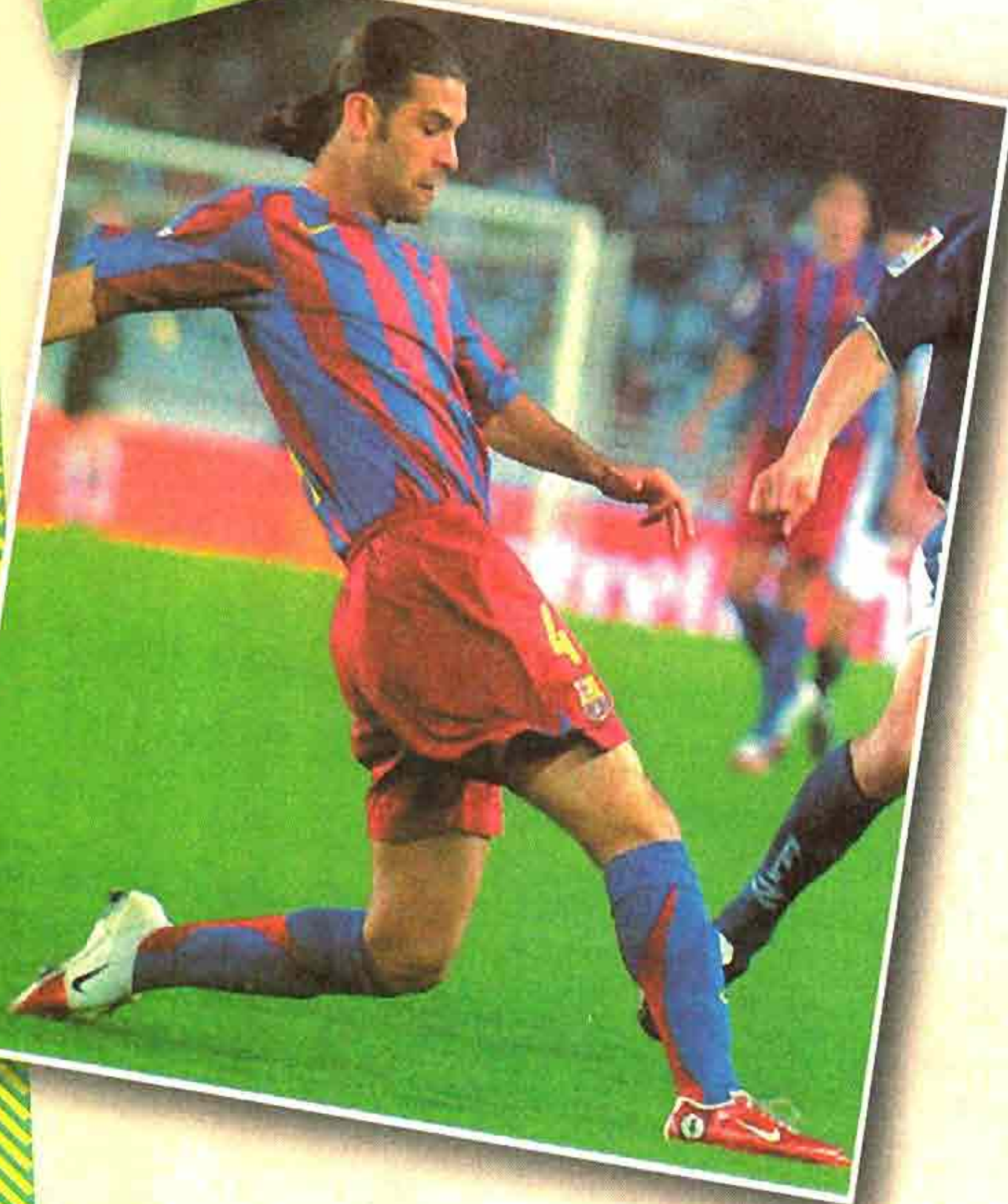
●●●● صحنه‌ی یکی از مسابقات فوتبال جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را می‌بینید.

۱- دو بازیکنی که در تصویر می‌بینید چه نام دارند؟

۲- موقعیت توپ در تصویرهای «الف» و «ب» متفاوت است. کدام یک از تصویرهای «الف» یا «ب» موقعیت درست توپ را نشان می‌دهند؟

پاسخ‌های خود را به نشانی مجله ارسال کنید. روی پاکت حتماً بنویسید: «مربوط به مسابقه‌ی ورزشی ۲۴۶»، تا در قرعه‌کشی مسابقه شرکت داده شوید.

ستاره‌گان جام جهانی



### یک مکزیکی، یک «رافایل مارکز»

«مارکز» یکی از موثرترین و مهم‌ترین بازیکنان تیم ملی فوتبال مکزیکی بود که به کمک تجربه‌ی خود، توانست با کمک بقیه هم‌تیمی‌هایش، بازی‌های نسبتاً یکدستی از فوتبال مکزیکی به نمایش بگذارند. رافائل مارکز، با ۲۶ سال سن، متخصص بازی در پست دفاع وسط است. او با تیم‌های «موناکو» و «بارسلونا» همراه بوده است و اکنون در باشگاه بارسلونا عضویت دارد. نقش محوری و موثر او در بازی با ایران و تغذیه مهاجمین تیم مکزیکی را در بازی مکزیکی-ایران به یاد داریم.

اما این راه خوبی نیست. جیمی راه حل بعدی را از سگش می‌پرسد: گدارد پاسخ می‌دهد: یک کپسول زمان درست کن و به آینده فرار کن! این راه حل نیز بسیار زمان می‌برد و مناسب نیست.





## فوتبال در ایران

می‌توان گفت هر کجا که انگلیسی‌ها حضور داشته‌اند، فوتبال نیز وجود داشته است. در کشور ما نیز، همین گونه بوده است. فوتبال از انگلیس به ایران آورده شد. انگلیسی‌ها بیش از ۱۴۰ سال است که در ایران سفارت دارند. از همان ابتدا هم امکانات رفاهی که برای کارمندان و سفیران خود در ایران فراهم می‌کردند، امکانات مناسب و خوبی بود. پس از اینکه فوتبال در انگستان به عنوان ورزش رسمی جا افتاد، در سفارتخانه‌های مختلف این کشور در جهان نیز این ورزش، بین اعضای سفارت بازی می‌شد. از جمله در ایران، کارمندان سفارت انگلستان، گاه و بیگاه در میدان مشق که نزدیک میدان توپخانه‌ی سابق (امام خمینی فعلی) قرار داشت، فوتبال بازی می‌کردند و هر بار، جوانان و نوجوانان ایرانی نیز، بازی آنها را می‌دیدند.

در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، بازی فوتبال انگلیسی‌ها در ایران شکل جدی‌تری گرفت و ایرانی‌های آن زمان هم تصمیم گرفتند تیمی ایرانی تشکیل دهند. بنابراین اولین تیم فوتبال کشورمان در ۸۶ سال پیش با نام تیم «تهران» تشکیل شد...

(ادامه دارد)

ستاره‌گان جام جهانی



## یک او کراین، یک «آندری شوچنکو»

واقعیت همین است که تمامی تیم او کراین به یک طرف و شوچنکو نیز در طرف دیگر قرار داشتند. شوچنکوی ۳۰ ساله به تنهایی نتوانست خلاقیت‌های شناخته شده خود را در بازی‌های تیم او کراین با حریفان، به نمایش بگذارد. اما او را بزرگترین رویداد تاریخ فوتبال او کراین می‌دانند. شوچنکو، دو بار عنوان برترین گلزن سری آ فوتبال ایتالیا را به دست آورده است. دو سال پیش نیز لقب مرد سال فوتبال اروپا در سال ۲۰۰۴ نصیب آندری شوچنکو شد.

بالاخره آخرین راه حل را، گذاردن پیشنهاد می‌کند: در رو!



# یک توب و یک سبد

از این شماره مجله به بعد، می‌خواهیم شما را با دنیای ورزش بسکتبال هم آشنا کنیم. دوستداران بسکتبال، نکات خواندنی و مورد علاقه‌ی خود را می‌توانند در این صفحه پیدا کنند و بخوانند.

## پایه‌گذار بسکتبال

دکتر «جیمز نایسمیت» با دیدن صحنه‌ی انداختن قلوه سنگ به داخل سبد که توسط شاگردان مدرسه‌اش در کانادا، انجام می‌شد، به فکر افتاد تا ورزشی با قوانین و قواعد تازه ایجاد کند. دکتر نایسمیت با استفاده از یک سبد معمولی، توپ چرمی و بهره بردن از قوانین ورزش راگبی، ورزش بسکتبال را پایه‌ریزی کرد. این کار را او در حدود ۱۱۰ سال پیش به انجام رسانید. ورزش بسکتبال امروزه یکی از پرطرفدارترین ورزش‌های بین‌المللی است که علاقمندان زیادی دارد.



جیمی به دوستانش تلفن می‌کند و موضوع را اطلاع می‌دهد. از آن طرف پدر و مادر جیمی در طبقه پایین در حال دیدن تلویزیون هستند.



### سبد هلو!

عکسی که می بینید مربوط به اولین مسابقات بسکتبال است که در دهه ۱۸۹۰ میلادی انجام شد. همانطور که می بینید، ته سبد بسکتبال بسته است و بازیکن پس از پرتاب توپ و قرار گرفتن آن در سبد، مجبور بود با نردبان آنرا از داخل سبد بیرون آورد. اولین سبدهای ورزش بسکتبال، سبد میوه چینی بود که باغداران برای جمع آوری هلو از آن استفاده می کردند!



مادر می پرسد که آیا او زیادی به جیمی سخت گرفته است؟ و پدر پاسخ می دهد که نه. او ادامه می دهد: جیمی در حال فکر کردن به اشتباهات خود است.





# سنجاب‌ها

نادر ابراهیمی

هزارها سال پیش نبود، صدها سال پیش هم نبود؛ دو، سه یا چهار سال پیش بود. در یکی از جنگل‌های بزرگ و قشنگ سرزمین ما، هزاران هزار پرنده و صدها سنجاب، به آسودگی و آرامی، در کنار هم زندگی می‌کردند.

سنجاب‌ها یک خانه‌ی بزرگ داشتند و هر روز صبح به صدای آواز پرندگان، از خواب بیدار می‌شدند و پی کار خود می‌رفتند. غروب‌ها برمی‌گشتند و آنچه را که آورده بودند می‌خوردند، می‌نوشیدند و درباره‌ی — آنچه دیده و شنیده بودند، قصه می‌گفتند. روزهای جمعه جشن می‌گرفتند و همه با هم به کنار دریاچه‌ی کوچکی که در میان جنگل بود، می‌رفتند و در آنجا به آواز خوانی و رقص و بازی مشغول می‌شدند. روی هم رفته، روزگار خوب و خوشی داشتند — گرچه خیلی بی‌خیال بودند و فکر فردا را نمی‌کردند.

از آن طرف، جیمی در حال امتحان کردن اختراع خود است. دستگاه کوچک کن‌اشیا.



روزی از روزها صبح زود که پرندگان، تازه آواز خوانده بودند و سنجاب‌ها، تازه بیدار شده بودند؛ پلنگی که از سرزمینهای دور آمده بود و همه جا، در تمام جنگل‌ها و دشت‌ها و کوه‌ها جانوران را آزار داده بود؛ پا به درون جنگل گذاشت. این پلنگ، سالها بود که پایش به هر جا می‌رسید، زندگی خوب و خوش جانوران را به هم می‌زد. پلنگ قدم‌زنان آمد تا به خانه‌ی سنجاب‌ها رسید، آن روز، تمیز کردن خانه برعهده‌ی دو سنجاب کوچک بود که برادر هم بودند. یکی از آنها حیاط خانه را آب و جارو می‌کرد و دیگری، اتاق‌ها را.

پلنگ، آهسته در زد و سنجاب کوچکی که در حیاط کار می‌کرد، بی‌خیال، در را گشود، اما باز کردن در همان، و خوراک پلنگ شدن، همان!

پرندگان که چنین دیدند، یکباره فریاد زدند: «سنجاب‌ها! سنجاب‌ها! از درختان بالا بروید؛ پلنگی پا به جنگل ما گذاشته است.» سنجاب‌ها هریک به سویی گریختند و در سوراخی پنهان شدند. سنجابی که اتاق‌ها را تمیز می‌کرد، از یک درخت سیب وحشی بالا رفت و روی شاخه‌ی باریکی نشست. یکی از پرندگان گفت: «سنجاب کوچک! می‌دانی چطور شده؟ پلنگ، برادرت را خورد.» سنجاب، غمگین و گریان، فریاد زد: «ای پلنگ! آیا برادرم صبحانه‌ی خوبی بود؟ آیا سنجاب به آن کوچکی شکم بزرگ تو را پر کرد؟»



او خود را هم کوچک می‌کند تا بتواند از خانه به راحتی خارج شود.



پلنگ که هیچ زبانی را به جز زبان  
پلنگ‌ها نمی‌دانست، نعره کشید: «این  
جانوران چه می‌گویند؟»

یکی از سنجاب‌ها که درسی خوانده  
بود و زبان پلنگ‌ها را می‌دانست، برای  
آنکه خوش‌خدمتی کند و پیش پلنگ  
عزیز شود و جان خودش را نجات  
بدهد، سر از سوراخی بیرون کشید  
و گفت: «آقای پلنگ! او به شما دشنام  
می‌دهد.»

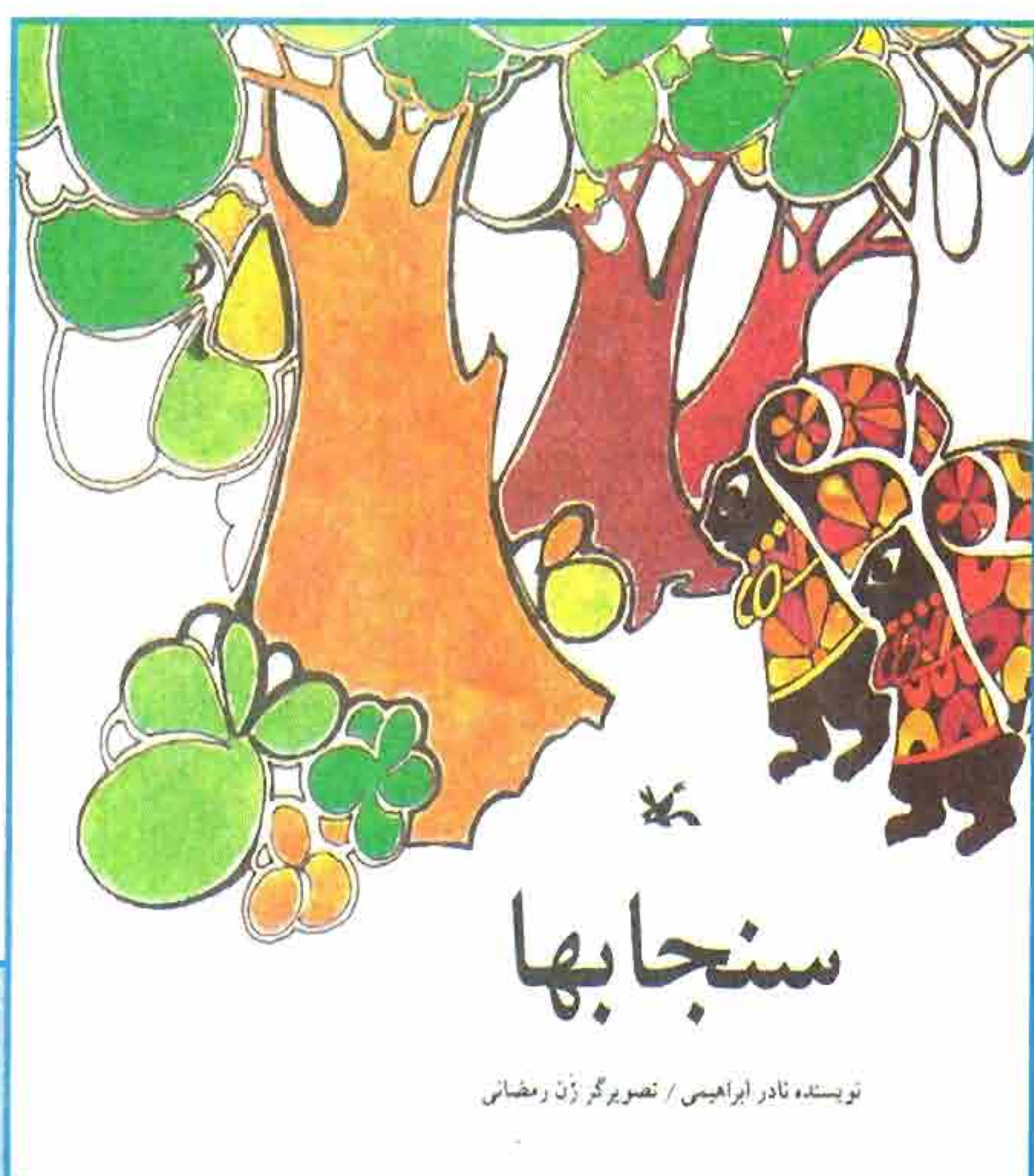
پلنگ، سخت خشمگین شد و بانگ  
برداشت: «از این پس من حاکم جنگل  
شما هستم یا این جانور کوچک را بگیرید  
و به من بدهید تا او را تنبیه کنم و یا از  
جنگل بزرگ بیرونش کنید.» سنجاب  
خوش‌خدمت، حرف‌های پلنگ را به  
زبان سنجاب‌ها برگرداند. سنجاب‌ها  
که سالیان دراز جنگی نکرده بودند و  
اهل جنگ هم نبودند، و اصلاً جنگ کردن  
را بلد نبودند، خیلی ترسیدند. چاره‌ای  
جز این ندیدند که فرمان پلنگ را قبول  
کنند. به سنجاب کوچک گفتند: «از جنگل  
و خانه‌ی خود برو. ما نمی‌توانیم تو را نگه  
داریم. ما نمی‌توانیم به خاطر تو بجنگیم.  
ما نمی‌توانیم با جانور به این بزرگی،  
دست و پنجه نرم کنیم. ما نمی‌توانیم  
برای خاطر تو، جان خودمان را به خطر  
بیندازیم. ما هیچ کاری بلد نیستیم بکنیم  
— برو هر جا که دلت می‌خواهد...»

جیمی آرام آرام از پله‌ها پایین  
می‌آید. دستگاه کوچک کن نیز همراه او  
است.



سنجاب کوچک گفت: «من می‌روم، اما یادتان باشد که شما هم نمی‌توانید در کنار این پلنگ، به خوبی و خوشی زندگی کنید. کاش که فکرِ بهتری می‌کردید.»

پس، سنجاب را از جنگل بزرگ راندند؛ چرا که او «دشنام» داده بود — گرچه همه‌ی ما می‌دانیم، و همه‌ی سنجاب‌ها می‌دانستند، که او به راستی دشنام نداده بود؛ فقط جرأت کرده بود از پلنگ گله کند — آن هم به خاطر اینکه مرگ برادر، دلش را سوزانده بود...



اما ادامہ‌ی داستان را می‌توانید در کتاب «سنجاب‌ها» نوشته‌ی آقای نادر ابراهیمی دنبال کنید و بخوانید. این کتاب ابتدا در سال ۱۳۴۹ چاپ شد، سپس به چاپ پنجم هم رسید. کتاب سنجاب‌ها را می‌توانید با قیمت ۳۵۰ تومان از کتابفروشی‌های معتبر کودک تهیه کنید و با خواندن آن لذت ببرید.



ناگهان دستگاه کوچک کن که شبیه کنترل تلویزیون است از پشت جیمی جدا می‌شود و کنار دست پدر که در حال حرف زدن است، می‌افتد.





# بچه‌ها

## جزیره «سیسیل»

جزیره‌ی سیسیل، بزرگترین جزیره در دریای مدیترانه است که در جنوب کشور ایتالیا قرار دارد و قسمتی از خاک ایتالیا به حساب می‌آید. مردم جزیره‌ی سیسیل از فرهنگ و تمدن، اعراب مسلمان، اسپانیایی‌ها، یونانی‌ها و ایتالیایی‌ها تاثیر گرفته‌اند. البته بیشترین تاثیر را فرهنگ ایتالیا بر این جزیره گذاشته است. سیسیل، مقر تشکیلات «مافیا» نیز به حساب می‌آید. مافیا گروه گسترده و جهانی است که در کار تجارت غیرقانونی و گسترش مواد مخدر فعالیت دارد.



●●● شغل اصلی مردم سیسیل ماهیگیری است. صید ماهی «نن» به وزن ۶۵۰ کیلوگرم و به اندازه‌ی ۳ متر، رکودی است که اهالی سیسیلی در کارنامه‌ی صید ماهی خود بر جای گذاشته‌اند.

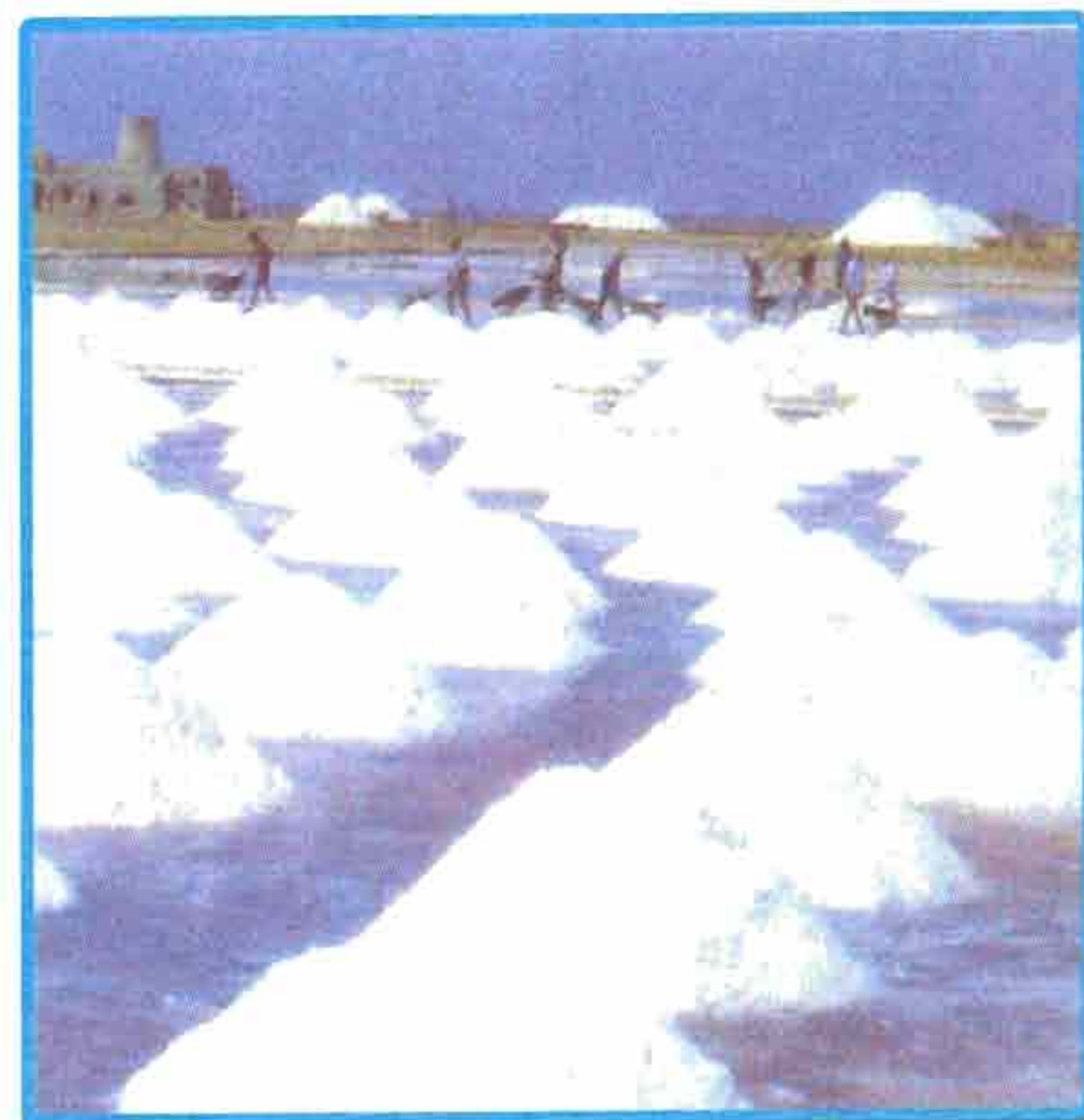
●●● کشت انواع مرکبات در جزیره‌ی سیسیل رواج دارد. سیسیلی‌ها، پس از آنکه مسلمانان کشت مرکبات و انواع پرتقال را در اسپانیا رواج دادند، کاشت آنرا یاد گرفتند و در جزیره‌ی خود به کاشت آن مشغول شدند.



پدر بدون توجه دستگاه را به دست می‌گیرد و در همان حالی که حرف می‌زند آنرا به طرف تلویزیون می‌گیرد. او فکر می‌کند کنترل تلویزیون را در دست دارد. با این کار تلویزیون کوچک می‌شود.

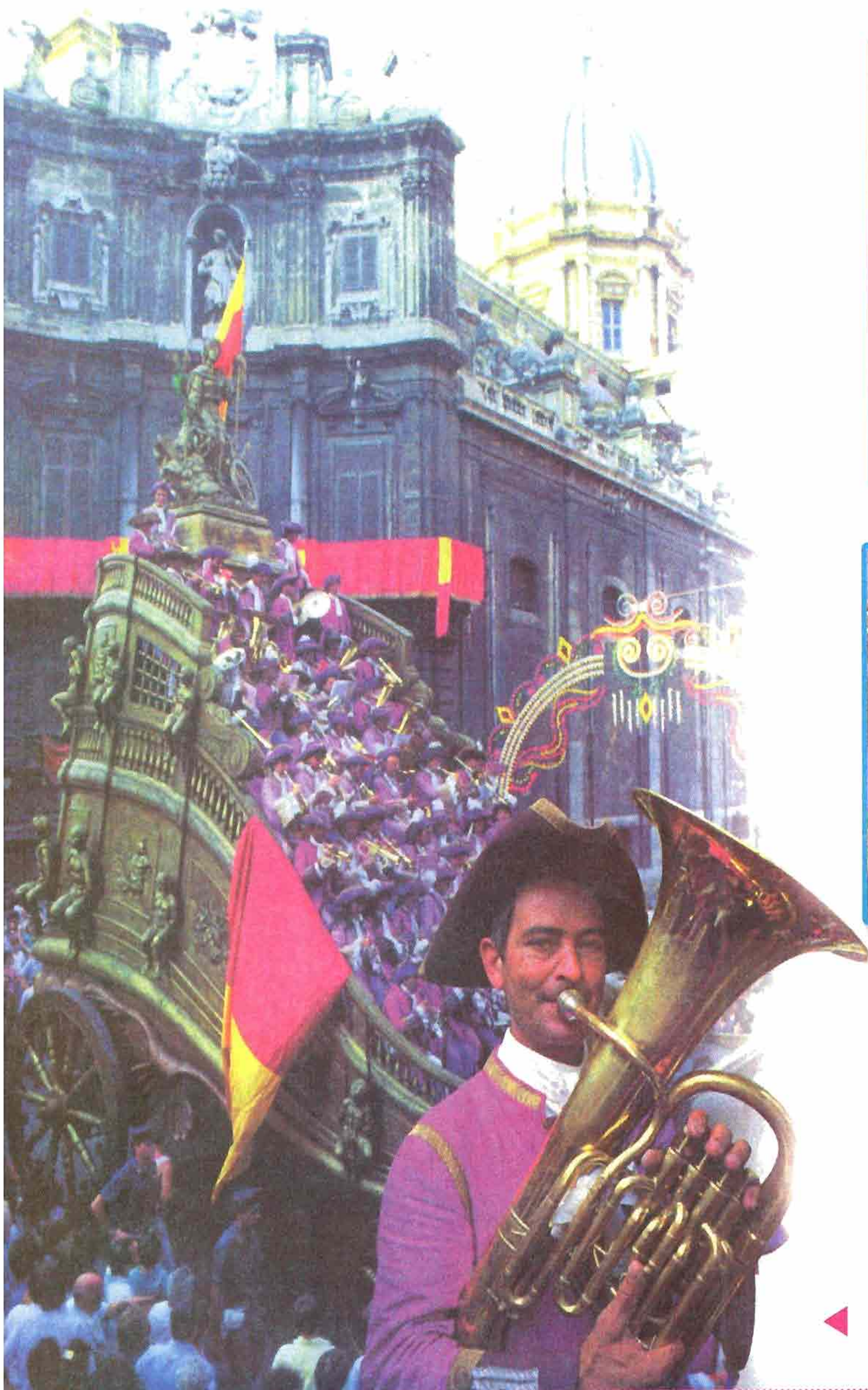


●●● از زمان حکومت امپراتوری روم باستان، کار دیگر مردم سیسیل، علاوه بر ماهیگیری؛ استخراج نمک از آب دریا نیز بوده است. بین دو شهر «تراپانی» و «مارسالا» توده‌های نمک استخراج شده به مقدار زیاد به چشم می‌خورد. ▼



●●● در روستاهای جزیره، مغازه‌داری یکی از شغل‌های رایج در بین مردم است. آنها صبح زود مغازه‌ی خود را باز می‌کنند و تا دیر هنگام، آن را باز نگه می‌دارند. اما همه‌ی مغازه‌های سیسیل بین ساعت یک تا چهار بعد از ظهر، بدون استثناً بسته هستند. ▲

●●● اهالی سیسیل علاقه زیادی به برپایی فستیوال و کارناوال‌های مختلف دارند. فستیوال «سنت ژوزف» در اسفند ماه و کارناوال «سنت روزالی» در تیرماه هر سال، نمونه‌هایی از برپایی این مراسم در سیسیل است. ◀



همین بلا بر سر مادر جیمی می‌آید.  
البته سر او کوچک و بزرگ می‌شود!

دوباره با زدن دکمه‌ای دیگر تلویزیون  
به حالت اول برمی‌گردد.





بازی‌های رایانه‌ای

FIFA  
Street

3+



## فوتبال گل کوچک ۲

Fifa street 2 یا فوتبال خیابانی که ما به آن فوتبال «گل کوچک» می‌گوییم، یکی از آخرین ساخته‌های شرکت EA، سازنده مجموعه بازی‌های فیفا است. شرکت EA، ساخت فوتبال‌های سالنی یا خیابانی را از همان بازی فیفا ۹۸ آغاز کرد. سپس بازی رایانه‌ای بسکتبال و راگبی (فوتبال آمریکایی) سالنی را هم ساخت.

در همین موقع، جیمی خود را به کنار پدر و مادر در روی مبل رسانده است و دستگاه کوچک کن را همراه خود برداشته است.





در بازی جدید فوتبال گل کوچک ۲ (Fifa street)، گرافیک و چهره‌پردازی بسیار بهتر از بازی‌های قبلی شده است. نکته‌ی مهم دیگر، بالا بردن تکنیک فردی بازیکنان است. دریبل‌های زیبا و تماشایی، تکراری‌های خوب با توپ و کار گروهی سرعتی از موارد تکنیکی است که در این بازی روی آن کار شده است. البته هر دریبلی که شما بزنید، حریفان نیز بدل آنرا برای شما اجرا می‌کند تا بازی

جالب‌تر انجام شود. اگر تکنیک‌های فردی را خوب اجرا کنید، بازی به شما امتیاز می‌دهد. امتیازها وقتی زیاد شد، دایره‌ای وسط زمین، روشن می‌شود که با ورود به این دایره می‌توانید، حمله‌ی سنگینی به دروازه‌ی حریف انجام دهید. بازی به صورت ۴ به ۴ انجام می‌شود و شما می‌توانید از ستارگان مشهور دنیای فوتبال هم کمک بگیرید. رونالدینیو، بکهام، توتی، کریستیانو رونالدو و بازیکنان سرشناس دیگر جهان را می‌توانید در تیم خود به خدمت بگیرید. حتی گزینه‌های انتخاب شکل ظاهری، رنگ پوست و حالت موی بازیکن را هم می‌توانید خودتان انتخاب کنید.



در بازی فوتبال گل کوچک ۲، خبری از اوت، کرنر، خطا یا هند نیست. بنابراین هیجان بازی بیشتر شده است. حرکت آهسته پس از به ثمر رسیدن گل، ویژگی دیگر این بازی است. این حرکت، حالت سینمایی دارد و بازیکن می‌تواند، چند بار، نحوه‌ی گل زدن خود را ببیند.

این بازی برای تمامی رایانه‌های شخصی، پلی استیشن و Xbox طراحی شده و قابل اجرا است.

مادر می‌پرسد که آیا جیمی می‌تواند از خانه خارج شود؟ پدر می‌گوید مگر اینکه از دریچه‌ی نامه‌ها بیرون رود.





لپتا که چه له در:

قسمت آخر

# تی از همه بهتره؟!!



و درست در همان لحظه با ضربی ناخواسته‌ی پدر، جیمی از دریچه‌ی نامه‌ها به بیرون پرتاب می‌شود.





همان شب، جیمی و دوستانش  
در پارک رترو هستند.





پایان

آنها با وسایل مختلف و سرگرمی های جورواجور پارک بازی مشغول هستند.



فرستنده:



نشروچ



نشانی:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی - چهار راه حافظ - پلاک ۹۶۲  
امور مشترک کان مجله هفتگی «دوست»

دوست



در همان لحظه، پدر و مادر جیمی  
تصمیم می گیرند سری به اتاق پسرشان  
بزنند تا ببینند او خوابیده است یا نه.



# دوست



بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶ به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید. (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور) فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال نمایند.

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»:

● خاورمیانه (کشورهای همجوار) ۷/۰۰۰ ریال

● اروپا، آفریقا ژاپن ۸/۰۰۰ ریال

● آمریکا، کانادا، استرالیا ۹/۵۰۰ ریال

واحد اشتراک مجله دوست  
آماده دریافت پیشنهادات و  
انتقادات شما است.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی سراسر کشور واریز فرمایند.

نشانی: اصفهان- خیابان شیخ بهایی مقابل بیمارستان مهرگان نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳ تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

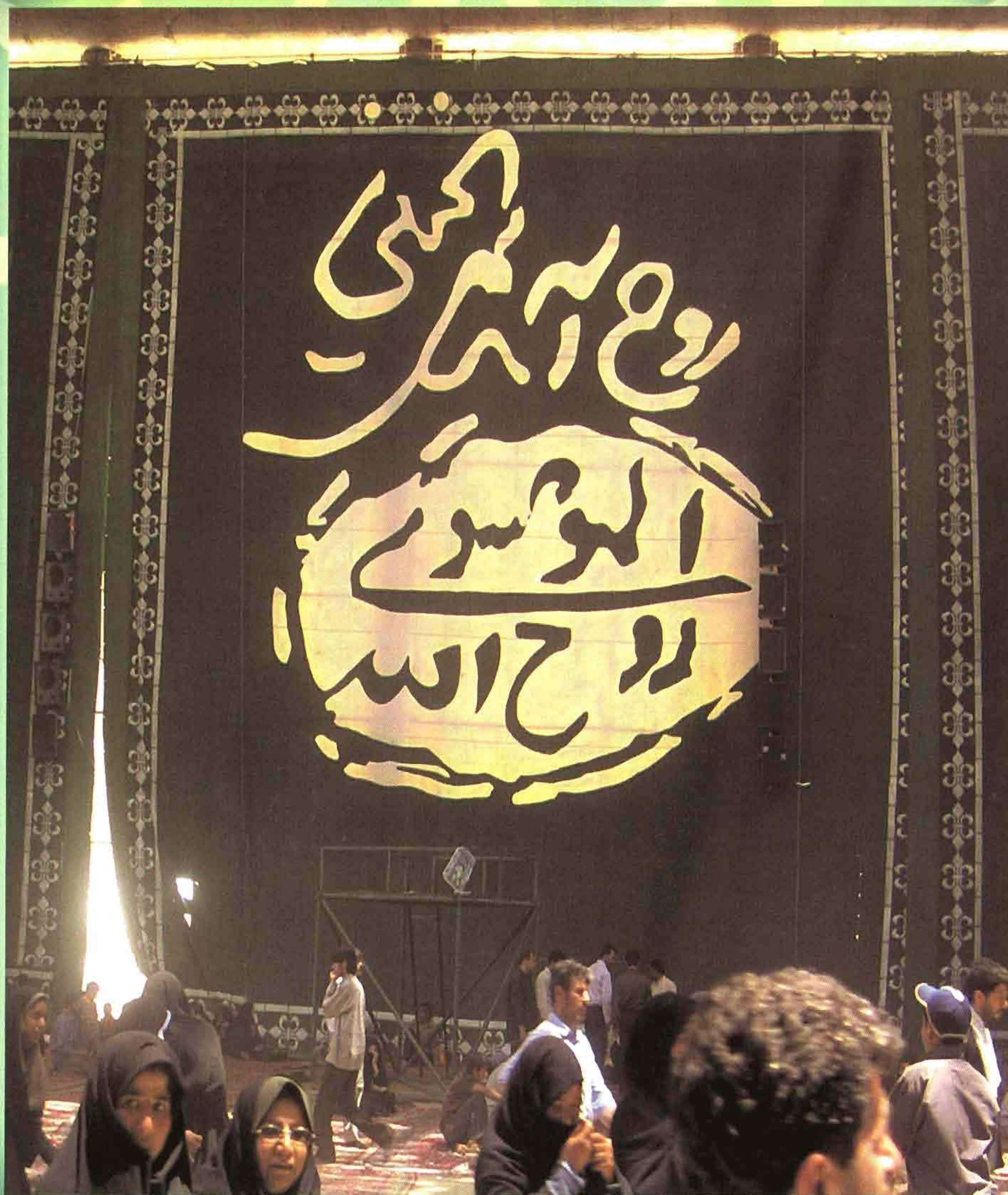
شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضاء

ظاهراً همه چیز مرتب است و جیمی در بستر خوابیده است. مادر می پرسد که جیمی آیا بیداری؟





و گذارد که خود را در رختخواب جیمی جای داده، صدای او را تقلید می‌کند و پاسخ می‌دهد که بیدار است! ماجرا به کجا خواهد انجامید؟ مثل اینکه قرار است امشب حوادثی روی دهد. هفته‌ی آینده ماجرای جیمی نابغه را دنبال کنید. (ادامه دارد)



بازی

## کاغذهای سرگردان

شرح در صفحه ۲

